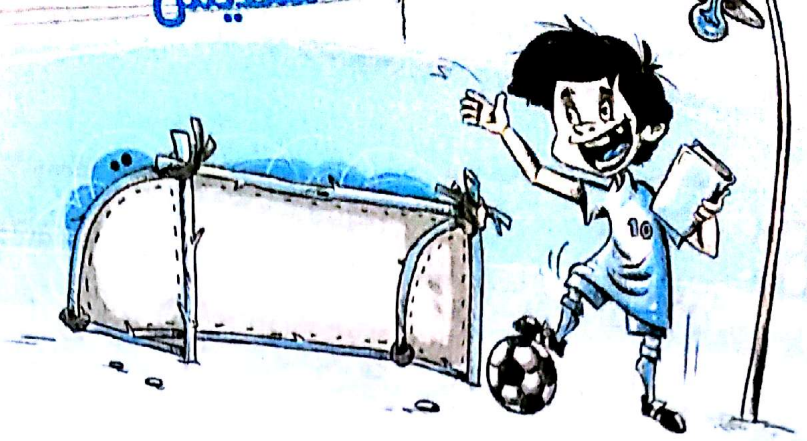




راز نامه

هستی: جهان، خلقت، آفرینش

بیم: ترس

بخشش (بخشیدن): نعمت دادن، چیزی را به کسی

دادن

ببخشای (بخشودن): از گناه ما چشم‌پوشی کن

یاور: دوست، همراه، پشت و پناه

برانی (راندن): دور کنی

ننوازی (نواختن): مهربانی و نوازش نکنی،

محبت نکنی

مونس: همدم، یار

غم‌خوارگان: غم‌خواران، رنج‌دیدگان

صفحه ۸ کتاب درسی



بیخوان حفظ کن

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

ای همه هستی ز تو پیدا شده

ای خدایی که تمام آفرینش از تو به وجود آمده است و انسان که از خاکی کم‌ارزش خلق شده، به اراده و خواست تو قدرت پیدا کرده است.

هم تو ببخشای و ببخش، ای کریم

از پی تو ست این همه امید و بیم

این همه امید و ترس برای تو ست؛ ای بخشنده! تو نعمت‌هایت را به ما ببخش و از گناهان ما درگذر.

گر تو برانی، به که روی آوریم؟

چاره‌ی ما ساز که بی یاوریم

راهی به ما بی یاوران نشان بده. اگر تو ما را از درگاهت دور کنی، به چه کسی رو آوریم و پناه ببریم. (کسی را نداریم که به او پناه ببریم.)

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت

گر نتوازی تو، که خواهد نواخت؟

ما قبله‌ای جز درگاه تو انتخاب نمی‌کنیم. اگر تو با ما مهربانی نکنی، چه کسی به ما محبت می‌کند؟ (کسی به ما محبت نمی‌کند.)

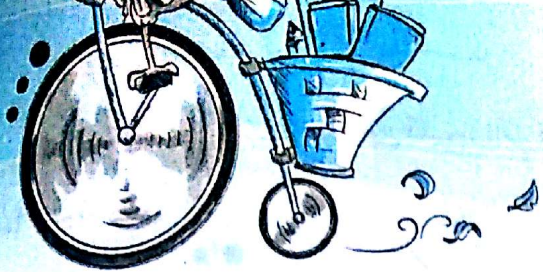
یار شو، ای مونسِ غمخوارگان

چاره‌کن ای چاره‌ی بیچارگان

ای همدم رنج‌کشیدگان، یار ما شو و ای چاره‌ی انسان‌های بیچاره چاره‌ای برای ما بیندیش.

نظامی، مخزن الاسرار





واژه نامه

تماشاخانه: سینما، صحنه‌ی اجرا

شگفتی: چیز عجیب، پدیده‌های عجیب

پدیده: آنچه مشاهده یا به وسیله‌ی حواس احساس می‌شود.

پیش روی ما: برابر ما، مقابل ما

درنگ: تأمل، اندیشه

انگشت به دهان ماندن: حیرت کردن، نشانه‌ی

تعجب زیاد

تنومند: تناور

عظیم: بزرگ

عظمت: بزرگی

سر به فلک کشیده: بسیار بلند (آنقدر بلند که سر آن به آسمان رسیده باشد).

تأمل: اندیشه (تأمل کردن: اندیشیدن)

عالمان: دانشمندان

کردار: رفتار، اعمال

نگاشته: نوشته

می‌نگارد: می‌نویسد

شکننده: تُرد، آسیب‌پذیر

سنگلاخ: زمینی که در آن سنگ فراوان باشد.

تالاب: آبگیر، برکه

تار می‌تنند (تنیدن): تار می‌بافند

سرزده: بی‌خبر

بفوان و حفظ کن

رفته رفته: کم‌کم، آرام آرام

بیدبُن: درخت بید

گسیخت (گسیختن): پاره شد (از هم گسیخت: از هم جدا شد)

بُستان: بوستان، باغ

دهقان: باغبان، کشاورز

تاک: درخت انگور

شاخساران: شاخه‌های درختان، قسمت بالای

درخت که پر از شاخه است.

کهن: قدیمی

نغمه‌خوان: آوازخوان

آشیان: لانه‌ی پرندگان، آشیانه



لطیف / عجیب / سادگی / تنومند / عظیم / تصوّر / عظمت / عالم / مقایسه / درّه / عمیق / زنبور عسل / مطالعه / طبیعت / تأمل / جست‌وجو / عالمان / عادت / موضوع / شگفتی / علف / سنگلاخ / محکم / تفکر / توصیف / قطره / حلقه / حشره / تالاب / عنکبوت‌ها / تار می‌تنند / صبحگاهی



- ۱ دیدن شگفتی‌های عالم و تأمل درباره‌ی آن‌ها راه مناسبی برای شناخت است. درست
- ۲ سبزه‌ها و علف‌ها به اندازه‌ای نرم و شکننده هستند که نمی‌توانند از میان سنگلاخ سر در بیاورند. نادرست
- ۳ تاریکی شب، روشنایی روز و شب‌نم صبحگاهی همه از آفریده‌های ساکت خدا هستند. درست



- ۱ چه راه‌هایی برای شناخت بهتر این عالم، وجود دارد؟ مطالعه در طبیعت و تأمل در مورد چیزهایی که هر روز می‌بینیم و به آن‌ها عادت کرده‌ایم، پرسش از هر چیز و جست‌وجو برای یافتن پاسخ و مقایسه‌ی پدیده‌ها با یک‌دیگر.
- ۲ علف سبز و لطیفی را که در میان سنگلاخ روییده است با چشمه‌ی روانی که از دل کوه می‌جوشد، مقایسه کنید. شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را بگویید. هر دو، از دل سنگ‌های سخت بیرون می‌آیند. چشمه حرکت می‌کند و راهی می‌شود، ولی علف سر جای خود باقی می‌ماند.
- ۳ منظور از آفریده‌های ساکت خدا چیست؟ آفریده‌هایی که در دنیا وجود دارند اما صدایی از خود تولید نمی‌کنند که توجه ما را جلب کنند.
- ۴ چرا عنوان «تماشاخانه» برای این درس انتخاب شده است؟ شما چه عنوانی را برای این درس پیشنهاد می‌کنید؟ تماشاخانه، جایی است که فیلم یا تئاتری را به نمایش درمی‌آورند و مردم برای دیدن آن می‌روند. دنیا (درست مانند یک تماشاخانه) صحنه‌ی هنرمندی خداوند است که برابر ما به نمایش در می‌آید و ما باید با نگاه عمیق و دقیق، اجزای آن را نگاه کنیم و به آن بیندیشیم.

اکنون با توجه به آموخته‌های بالا، نمونه‌های زیر را کامل کنید.

گرم ← سرما

تاریک ← روشن

بلند ← کوتاه

رقص باد، خنده‌ی گل

سبزه‌زاران، رفته رفته زرد گشت

بادِ سرد آرام بر صحرای گذشت

باد سردی، آرام از صحراها عبور کرد و سبزه‌زاران کم کم زرد شدند. (پاییز آمد).

زرد شد آن چتر شاداب قشنگ

تک درخت نارون شد رنگ رنگ

برگ‌های تک درخت نارون رنگارنگ شد و چتر شاداب و زیبایش زرد شد. (منظور از چتر نارون، شاخه‌های خمیده شکلش است که در مجموع مانند چتری بر تنه‌ی درخت قرار دارند).

رشته‌های بیدون از هم گسیخت

برگ برگ گل به رقص باد ریخت

گل‌برگ‌های گل با وزش باد ریخت و شاخه‌های نازک بید مجنون قطع شدند. (زمستان آمد).

باغ و بوستان، ناگهان در خواب شد

چشمه کم کم خشک شد، بی آب شد

چشمه اندک اندک خشک و بی آب شد و باغ و بوستان به خواب زمستانی فرو رفت.

کرد کوته، شاخه‌ی پیچان تاک

کرد دهقان، دانه‌ها در زیر خاک

باغبان دانه‌ها را در خاک کاشت و شاخه‌های پیچان درخت انگور را کوتاه (هرس) کرد.

بار دیگر، چون بهاران می شود؛

فصل پاییز و زمستان می رود

وقتی بهار دوباره بیاید، فصل پاییز و زمستان می روند.

از زمین خشک، می‌روید گیاه

چشمه جوشد، آب می‌افتد به راه

از زمینی که در زمستان خشکیده بود، گیاهان می‌رویند، چشمه می‌جوشد و آب روی خاک راه می‌افتد.

برگ نو آرد، درخت نارون

سبز گردد، شاخساران کهن

درخت نارون برگ تازه در می‌آورد و شاخه‌های قدیمی درختان [که خشک شده بودند] سبز می‌شوند.

گل بخندد بر سرِ گل بوته‌ها

پُر کند بوی خوش گل، باغ را

گل‌ها بر سر شاخه‌ها می‌خندند (گل‌ها می‌شکفند) و عطر آن‌ها، باغ را پر می‌کند.

باز می‌آید پرستو، نغمه خوان

باز می‌سازد در اینجا آشیان

پرستوها [در فصل بهار] در حالی که آواز می‌خوانند، باز می‌گردند و در اینجا آشیانه می‌سازند.



۱ در بیت «گل بخندد بر سرِ گل بوته‌ها / پُر کند بوی خوش گل، باغ را» منظور از خنده‌ی گل چیست؟

شکفتن گل

۲ در بیت سوم دو واژه‌ی «برگ برگ» چگونه خوانده می‌شود؟

برگِ برگِ گل، یعنی همه‌ی برگ‌های گل



واژه نامه

فضل: بخشش، نیکویی

شمار کردن: شمارش کردن، حساب کردن

بحر: دریا

بَرّ: خشکی

انجُم: جمعِ نجم، ستارگان

لَیل: شب

نهار: روز (نهار را با «ناهار» به معنی وعده‌ی غذای

میان روز اشتباه نگیرید.)

اجزا: جمعِ جزء، بخش‌ها

بیخ: ریشه

توحید: یکتاپرستی، یگانه دانستن خدا

بنی آدم: فرزندان آدم (ع)، انسان‌ها

زمزمه: حرف زدن زیر لب (در اینجا: آواز خواندن)

شاخسار: شاخه‌های درختان

بفوان و بیندیش

حسرت خوردن: افسوس خوردن، آرزو کردن برای

بودن مانند کسی

برکه: آبگیر

تحسین کردن: ستایش کردن

هکایت

گِردکان: گردو

جالیز: کشتزار خربزه، هندوانه، خیار و ...

الله اکبر: خدا بزرگ‌تر است (در اینجا، این عبارت

برای ابراز تعجب آمده است.)



فضل خدای را، که تواند شمار کرد؟

یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد؟

چه کسی می‌تواند نعمت‌هایی را که خدا به ما بخشیده است، بشمارد؟ چه کسی است که بتواند یکی از هزاران نعمت خدا را سپاس گوید؟ (ما همه برای شکر کردن نعمت‌های بی‌شمار خدا ناتوانیم.)

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

خداوند، دریا و خشکی و درختان و انسان و خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز را آفرید.

اجزای خاک مرده، به تأثیر آفتاب

بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

خدا، قسمت‌های مختلف خاک مرده را به وسیله‌ی آفتاب، به باغ میوه، چمنزار و لاله‌زار تبدیل کرد.

ابر، آب داد بیخ درختان مرده را

شاخ برهنه، پیرهن نو بهار کرد

ابر، [با بارش باران] به ریشه‌ی درختان مرده آب داد و به شاخه‌های خشک و برهنه‌ی درختان پیراهن سبز بهار پوشاند. (شاخه‌های درختان از برگ سبز پوشیده شدند.)

توحیدگوی او، نه بنی آدم اند و بس

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

فقط انسان نیست که خدا را می‌پرستد (یکتاپرستی می‌کند) بلکه هر بلبلی که بر درختی آواز می‌خواند او را ستایش می‌کند. (منظور از مصراع دوم این است که تمام موجودات به عبادت خدا مشغول هستند.)

سعدی

- ۱) بخشش و بزرگواری خداوند قابل شمارش نیست. درست
- ۲) خدای بزرگ به وسیله‌ی آفتاب، اجزای خاک مرده را به باغ میوه و چمنزار تبدیل می‌کند. درست
- ۳) فقط انسان‌ها می‌توانند به خوبی خداوند را ستایش کنند. نادرست



۱ در بیت «ابر آب داد، بیخ درختان مُرده را / شاخ برهنه، پیرهن نوبهار کرد» شاعر از چه فصل‌هایی سخن گفته است؟ زمستان و بهار

بیت «بحر آفرید و بر و درختان و آدمی / خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد» را به زبان ساده بیان کنید. خداوند، دریا و خشکی و درختان و انسان و ماه و ستارگان و شب و روز (یعنی تمام عالم) را خلق کرده است.

۳ «آفتاب» و «ابر» را با هم مقایسه کنید و شباهت و تفاوت آن‌ها را بگویید. هر دو باعث رویش گیاهان می‌شوند. ابر منشأ آب و رطوبت است و آفتاب منشأ گرما و نور. ابر حرکت می‌کند ولی آفتاب حرکت نمی‌کند



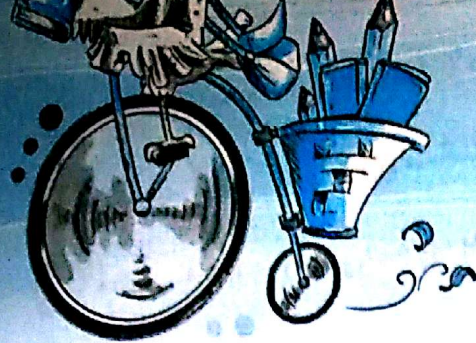
۱ با توجه به متن، بگویید پروانه چه ویژگی‌هایی داشت؟ آیا کار او را می‌پسندید؟ چرا؟ بال‌های پروانه بسیار زیبا بود و همه به آن حسرت می‌خوردند. اما پروانه‌ی این داستان موجود مغرور و خودبینی بود که دوست داشت زیبایی‌هایش را به نمایش بگذارد تا همه او را تحسین کنند.

کار پروانه پسندیده نبود، چون باعث دلخوری و ناراحتی بقیه‌ی پروانه‌ها شده بود.

۲ به نظر شما چرا پروانه دیگر خود را در برکه تماشا نکرد و بال‌هایش را به نمایش نگذاشت؟ پروانه فهمید به نمایش گذاشتن بال‌هایش و تماشای زیبایی خودش، باعث غرور و خودپسندی او شده و تمام این زیبایی‌ها نعمت و هنر خداوند است و در اختیار اوست. به همین سبب او دیگر خود را در برکه تماشا نکرد و بال‌هایش را برابر دیگران به نمایش نگذاشت.

۳ چه چیزهایی باعث زیبایی و شادابی گل سرخ بودند؟ به ترتیب بیان کنید. گلبرگ‌ها، برگ‌ها، ساقه، ریشه، زمین، خورشید، خداوند.

حکایتی که خواندید، با مفهوم کدام یک از مَثَل‌های زیر ارتباط دارد؟ عقلش به چشمش است.



واژه نامه

کهن: قدیم

گرمابه: حمام

طبيب: پزشک

فاسد: خراب

بلند آوازه: مشهور، معروف

زرگری: طلاسازی

بهره‌گیری: استفاده بردن

بخوان و حفظ کن

خَرَد: اندیشه، نیروی فهم

دلگشای: شادی‌بخش، خوشایند

گزین: مخفّف «که از این»

دست گیرد (گرفتن): یاری کند، کمک کند

سرای: خانه

دو سَرای: منظور از دو سرای، دو دنیا است.

گِرای (گراییدن): گرایش داشته باش، روی بیاور

گزند: آسیب

ازیرا: زیرا، چون

شکوه: بزرگی، مقام و منزلت، قدر و ارزش

بُرنا: جوان

صفحه‌ی ۲۶ تا ۲۹ کتاب درسی



کهن / خلاصه / پرس و جو / گفت و گو / تصمیم / طبیب / مسئله / تگّه / تعجّب / بعضی / هوس / نقطه / شگفت زده / فاسد / خون سردی / فرق / معلوم / محل / محمدبن زکریای رازی / زرگری / شوق خواندن / حاضر / دقّت / شرطها / موفقیت / موفق / نعمت‌ها / هوشیاری / میهن عزیز

صفحه‌ی ۳۰ کتاب درسی



- ۱ بیمارستان نزدیک خانه‌ی طبیب بزرگ شهر ساخته شد. نادرست
- ۲ پس از جمع آوری گوشت‌ها، طبیب متوجه شد که تمامی گوشت‌ها خشکیده و فاسد شده‌اند. نادرست

۳) هوشمندی طبیب باعث شد تا مشکل آن شهر حل شود. درست

۴) طبیب، گوشت‌ها را برای شناسایی محل مناسبی جهت ساخت بیمارستان می‌خواست. درست

۵) محمد تا چیزی را نمی‌فهمید، به سادگی از آن دست نمی‌کشید. درست



صفحه ۳۰ کتاب درسی

- ۱) چرا طبیب برای تعیین مکان بیمارستان، چند تکه گوشت تازه خواست؟ طبیب چند تکه گوشت درخواست کرد تا آن‌ها را در بخش‌های مختلف شهر آویزان کند و ببیند بعد از چند روز، کدام یک فاسد نشده و بو نمی‌دهد. فاسد نشدن گوشت، نشان‌دهنده‌ی هوا و شرایط بهتر آن قسمت از شهر بود.
- ۲) به نظر پزشک، بیمارستان باید در چه مکانی ساخته می‌شد؟ جایی که هوای پاکیزه‌تری داشت.
- ۳) طبیب بزرگ در جوانی، چگونه می‌خواست دنیای خود را بهتر بشناسد؟ با خواندن کتاب‌های مختلف.
- ۴) تفاوت طبیب با سایر مردم در یافتن مکان بیمارستان چه بود؟ سایر مردم می‌خواستند بیمارستان نزدیک خانه‌ی آن‌ها ساخته شود و هیچ‌کدام به هوا و شرایط بخش‌های مختلف شهر دقت نمی‌کردند.
- ۵) با توجه به متن درس، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها، شماره‌گذاری کنید.

۲) گوشت‌ها را در چند نقطه‌ی شهر از شاخه‌ی درخت آویزان کردند.

۱) بزرگان شهر، پس از پرس‌وجو و گفت‌وگو، تصمیم گرفتند که نظر طبیب بزرگ شهر را بپرسند.

۳) چند روز دیگر به شما خواهیم گفت، بهترین جا برای ساختن بیمارستان کجاست.

۴) بعضی از گوشت‌ها خشکیده و بعضی فاسد و بدبو شده بودند.

۵) آن نقطه‌ی شهر که این گوشت در آن آویزان بوده است، هوای پاکیزه‌تری دارد.



صفحه ۳۱ کتاب درسی

کارگر: کسی که کار می‌کند.

آموزگار: کسی که به دیگران آموزش می‌دهد.

آفریدگار: آفریننده‌ی جهان هستی.

توانگر: کسی که توان مالی دارد. (ثروتمند است).

خرد رهنمای و خرد دلگشای

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

با «نام» پرودگار آفریننده‌ی جان (روح) و اندیشه [این کتاب (شاهنامه) را آغاز می‌کنم]، زیرا فکر و اندیشه‌ی ما نمی‌تواند از «نام» خدا آن سوتر برود و حقیقت خدا را درک کند. (ما فقط قادر به درک نام‌های خدا هستیم.)

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد، دست گیرد به هر دو سرای

خرد، راهنما و خوشایند ماست و در هر دو دنیا، به یاری ما می‌آید.

به دانش گرای و بدو شو بلند

چو خواهی که از بد نیایی گزند

اگر می‌خواهی از بدی به تو آسیبی نرسد، به [فراگرفتن] دانش روی آور و به وسیله‌ی آن، بلندمرتبه و والامقام شو.

ز نادان، بنالد دل سنگ و کوه

ازیران دارد بر کس شکوه

دل سنگ و کوه هم از دست نادان به درد می‌آید و ناله می‌کند (منظور دل تمام مخلوقات است). زیرا انسان نادان نزد هیچ کس مقام و ارزشی ندارد.

توانا بود، هر که دانا بود

ز دانش دل پیر برنا بود

هر کس که دانا است (دانش دارد)، قدرت و توانایی هم دارد. دل انسان پیر به وسیله‌ی دانش، جوان می‌شود.

فروسی

① در بیت سوم، منظور شاعر از «بلند شدن به وسیله‌ی دانش» چیست؟ قدر و منزلت و ارزش یافتن، بلندمرتبه شدن، ارزشمند شدن

② چرا در مصراع «خرد، دست گیرد به هر دو سرای» بعد از واژه‌ی خرد، نشانه‌ی «،» گذاشته شده است؟ برای ایجاد مکث و سکوت و اشتباه نشدن خوانش شعر



رازنامه

بازرگان: تاجر

حوادث: جمع حادثه، اتفاقات

گرد خود جمع کرد: دور خود جمع کرد

اندوختن: ذخیره کردن

خصلت: خلق و خو، ویژگی، عادت

کاهلی: تنبلی، سستی

اسباب: وسایل، لوازم

غفلت ورزد: توجه نکند، بی‌اعتنایی کند

تهیدست: فقیر

در ردیف: هم‌ارزش

پاره‌ای نان: تکه‌ای نان

کسب: به‌دست آوردن

فضیلت: نیکویی، برتری

فروغ: روشنایی، پرتو نور، درخشش

نهان: پنهان

آراست (آراستن): زینت داد، زیبا کرد

بپرورند (پروردن): پرورش بدهند

بهره گیرند: استفاده ببرند

دوری جویند (دوری جستن): دوری کنند، کناره

گیرند

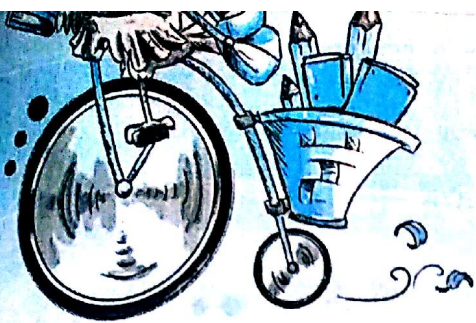
موذی: آزار دهنده، اذیت کننده، آسیب رساننده،

موجود مزاحم

هلاک: مرگ، نابودی، از بین بردن، از بین رفتن

- ۱ اگر خود را شناسانید، همانند دانه‌ای هستید که در خاک نهان است. درست
- ۲ هر که در اندوختن مال دنیا تلاش کند، به جایگاه بزرگی دست می‌یابد. نادرست
- ۳ هنرمند به سبب عقل خود در میان مردم شناخته می‌شود. درست
- ۴ زمانی که دانه در خاک نهان است، همه برای پرورش آن تلاش می‌کنند. نادرست

- ۱ به نظر بازرگان، مردم در جست‌وجوی چه چیزهایی هستند؟
زندگی راحت، مقام بزرگ، پاداش نیک آخرت
- ۲ اندک اندک از کوه برداشتن شبیه چه کاری است؟ غفلت در نگهداری مال و نابجا خرج کردن آن
- ۳ کدام ویژگی‌ها را در زندگی به کار بگیریم تا به زندگی راحت و پاداش نیک آخرت برسیم؟
- اندوختن مال از راه پسندیده و تلاش برای مراقبت از آن
- بخشش به دیگران
- محافظت از خود در برابر بلاها
- ۴ بازرگان مثال دانه و خاک را برای تشویق فرزندان به چه کاری، مطرح کرد؟
به این که آن‌ها تلاش کنند به اندازه‌ی دانش و فهمشان، خویش را به نیکویی به دیگران بشناسانند.



واژه نامه

تحسین کردن: آفرین گفتن، ستایش کردن،
تعریف کردن

مکایت

زر: طلا

پُرد: برد

طلبید (طلبیدن): خواست

باز نیافت (بازیافتن): پیدا نکرد

هیچ درمان ندانست: هیچ کس راه چاره اش را
نمی دانست

حاصل کنم: به دست آورم، پیدا کنم

طبيب: پزشک

اشارت: اشاره

به نرمی و درشتی: با مهربانی و خشونت

کدو بُن: بوته ی کدو، گیاه کدو

کهن سال: پیر، قدیمی، سالخورده

قامت: قد

برتر: بهتر (در اینجا یعنی بلندتر)

کاهلی: تنبلی، سستی

داوری: قضاوت

مهرگان: پاییز، اوایل پاییز (ایرانیان باستان روز

دهم مهر جشنی به نام «جشن مهرگان» برگزار
می کردند.)

بفوان و بیندیش

جارچی: کسی که در روزگار گذشته خبرهای

مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می رساند.



پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله ای؟» گفت: «دویست باشد و اکنون زیادتی است»
 [کدو بُن] از آن چنار پرسید تو چند ساله ای؟ [چنار] جواب داد: دویست سال و کمی بیش تر (کمی بیش تر از دویست سال).

خندید از د کدو، که «من از تو، به بیست روز برتر شدم، بگو تو که این گاهلی چیست؟»
 کدو به او خندید و گفت: من در بیست روز از تو بلندتر شدم، بگو تنبلی تو برای چیست؟ (چرا این قدر تنبلی؟)

او را چنار گفت: «که امروز، ای کدو با تو مرا هنوز، نه هنگام داوری است

چنار به او گفت: ای کدو امروز هنوز وقت قضاوت نیست، ...

فردا که بر من و تو، و زرد باد مهرگان آنکه شود پدید، که نامرد و مرد کیست.

وقتی فردا (در آینده) باد پاییزی بر من و تو بوزد، معلوم می شود چه کسی مرد و چه کسی نامرد است. (چه کسی واقعاً قوی است و چه کسی به ظاهر برتر و بلندتر و قدرتمند است، اما واقعاً ضعیف.)

- ۱ کدو بُن، در کنار چنار روید. درست
- ۲ بوته ی کدو پس از بیست روز محصول می دهد. نادرست
- ۳ باد مهرگان، کدو و چنار را از بین می برد. نادرست

- ۱ عمر درخت چنار و بوته ی کدو، هر کدام در این داستان چقدر بود؟ درخت چنار بیش از دویست سال و بوته ی کدو، بیست روز.

۲ چرا کدو پس از شنیدن سنّ چنار، به او خندید؟ کدو، چنار را مسخره کرد و به او گفت: من در بیست روز از تو بلندقدتر شده‌ام و این نشان تنبلی تو در رشد است.

۳ چنار قضاوت در مورد خود و بوته‌ی کدو را به چه زمانی موکول کرد؟ چرا؟ هنگام پاییز (مهرگان) که بادهای تند می‌وزد و ساقه‌ی لاغر و سست کدو به راحتی می‌شکند، اما تنه‌ی قوی چنار خیر.

۴ به نظر شما، حق با چنار بود یا بوته‌ی کدو؟ دلیل بیاورید. حق با چنار بود. زیرا برتری ظاهری، دلیل و معیار قدرتمندی واقعی نیست.

صفحه‌ی ۴۰ کتاب درسی



حالا شما بگویید:

- چنار بُن: درخت چنار

- بید بُن: درخت بید

- خار بُن: بوته‌ی خار

صفحه‌ی ۴۵ کتاب درسی



۱ امپراتور در چه فصلی دانه‌ی گل‌ها را به بچه‌ها داد؟ از کجا فهمیدید؟ در فصل بهار؛ زیرا امپراتور یک سال به بچه‌ها فرصت داده بود و بعد از گذشت یک سال، بچه‌ها در بهار گلدان‌های خود را به قصر بردند.

۳ چرا با وجود اینکه گلدان‌ها، پر از گل‌های خوش‌بو و زیبا بودند، امپراتور خوشحال نبود؟ چون می‌دانست دانه‌هایی که او به بچه‌ها داده است پخته هستند و امکان سبز شدن ندارند، اما آن‌ها با فریب، دانه‌های دیگری کاشته بودند و اگرچه گل‌های زیبایی پرورش داده بودند، اما درستکاری و شجاعت نداشتند.

۴ دلیل نگرانی پینگ چه بود؟ نگران بود بچه‌ها به او بخندند و امپراتور او را سرزنش کند.

۵ پینگ چه کارهایی انجام داد تا دانه‌ها به خوبی رشد کنند؟ به ترتیب بیان کنید.

۱. گلدانش را با خاک خوب و مناسب پر کرد.

۲. دانه‌اش را با دقت در آن کاشت.

۳. گلدان را در آفتاب گذاشت.

۴. هر روز به گلدان آب داد و بعد از اینکه دید دانه‌ها رشد نمی‌کنند؛

۵. دانه‌ها را در گلدان بزرگ‌تری کاشت.

۶. خاک گلدان را عوض کرد.

۷. از آن‌ها مراقبت کرد.

۶. با توجه به متن، جمله‌ها را به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید.

۳. روزی امپراتور، دانه‌های مخصوصی را برای کاشتن و پرورش دادن زیباترین گل به بچه‌ها داد.

۵. امپراتور، شجاعت و راست‌گویی پینگ را تحسین کرد.

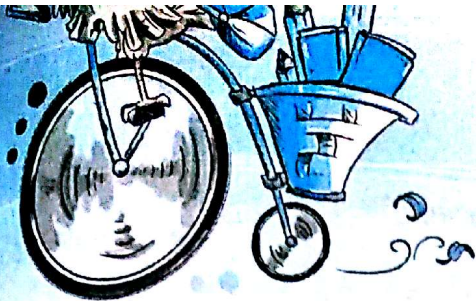
۲. امپراتور می‌خواست جانشینی برای خود انتخاب کند.

۴. همه‌ی بچه‌ها به جز پینگ، با گلدان‌های زیبا در قصر جمع شدند.

۱. همه‌ی مردم چین به گل‌ها و گیاهان علاقه‌ی زیادی داشتند.

صفحه‌ی ۴۶ کتاب درسی

پیام این حکایت، با کدام یک از مَثَل‌های زیر، ارتباط دارد، دلیل انتخاب خود را توضیح دهید. بار کج به منزل نمی‌رسد. هر کاری که بر اساس نیرنگ باشد، به سرانجام نمی‌رسد. فردی که طلاها را دزدیده بود، نتوانست از آن‌ها استفاده کند و مجبور شد آن‌ها را به صاحبش بازگرداند.



واژه نامه

به اهتزاز درآمد: برافراشته شد

مهر: خورشید

خاوران: مشرق زمین (خاور: شرق)

فروغ: روشنایی، درخشش، پرتو نور

حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند،

خداشناسان

فَرّ: شکوه و جلال

عظمت: بزرگی

شورانگیز: شادی بخش، هیجان انگیز

موزون: آهنگین، دارای وزن و آهنگ، خوش آهنگ

ایثار: فداکاری، دیگری را بر خود ترجیح دادن،

از خودگذشتگی

ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می پذیرد،

نگهداری و مراقبت کننده از چیزی

کهن: قدیمی، دیرین

گام های استوار: قدم های محکم (نشان دهنده ی

کسی است که تصمیم قاطعی گرفته و در پی انجام

آن است.)

عنبر نسیم: خوش بو (عنبر: ماده ای خوش بو که از

شکم نوعی ماهی به همین نام به دست می آید.)

زرّ و سیم: طلا و نقره

موافق: در اینجا موافق طبع، دلخواه

به باغ اندرون: در باغ، درون باغ

بفوان و حفظ کن

پرگهر: ارزشمند

گهر: گوهر، سنگ قیمتی

ار: مخفّف «اگر»

سنگ خاره: سنگ خارا، نوعی سنگ سخت

پیشه: شغل، کار، حرفه

دُرّ: مروارید

زر: طلا

مهر: محبّت، عشق

برگو: بگو

ایزد: خداوند

پیکر: جسم، بدن، تن

نپرورم (پروردن): پرورش ندهم، نگهداری نکنم

سرشته شد (سرشتن): آغشته و ترکیب شد،

مخلوط شد

اهتزاز / افق / فروغ / فرّ ایمان / استقلال / قهرمان / احساسات / ورزشگاه / گردن‌آویز / حاضران / خلاصه / عظمت / خواسته / گذشته / اعتقادات / اعلام / احترام / غرور / معمولاً / تصوّر / ارزشمند / تفکر / به‌خصوص / موزون / هیجان‌انگیز / روحیه‌ی شجاعت / دفاع / علاقه / از خودگذشتگی / ایثار / ضامن / بگذارید / اصلی / دعا / ملت / کهن / عنبر نسیم / زرّ و سیم / خرّمی

سرزد از افق، مهر خاوران

فروغ دیده‌ی حق باوران

خورشید مشرق زمین (ایران) که روشنایی چشم تمام حقیقت‌باوران است، از افق طلوع کرد.

بس، فرّ ایمان ماست، پیامت ای امام

استقلال، آزادی، نقش جان ماست.

ماه بهمن (ماه پیروزی انقلاب اسلامی) شکوه و جلوه‌ی ایمان ماست. ای امام! پیام استقلال و آزادی تو، در جان ما نقش بسته است.

شهیدان، پیچیده در گوشِ زمانِ فریادتان

پاینده، مانی و جاودان جمهوری اسلامی ایران

ای شهیدان! فریاد حق‌طلبی شما در گوش زمان (تاریخ) پیچیده است. جمهوری اسلامی ایران! پاینده و جاودان بمانی.

خوشا مرز ایرانِ عنبر نسیم

که خاکش گرامی‌تر از زرّ و سیم

چه خوش (خوب) است مرزهای ایران خوش‌عطر که خاکش از طلا و نقره ارزشمندتر است.

هوایش موافق به هر آدمی

زمینش، سراسر پُر از خرّمی

هوای ایران، موافق طبع و دلخواه همه و زمین آن سبز و خرّم است.

همه بوستانش، سراسر گل است

به باغ اندرون، لاله و سنبل است

باغ‌های آن پر از گل است و در باغ آن لاله و سنبل روییده است.

- ۱ پرچم هر کشور نشانه‌ی استقلال آن کشور است. درست
- ۲ جمله‌ی «پاینده مانی و جاودان» در سرود ملی، دعا و نیایشی برای ملت و کشورمان است. درست
- ۳ در مسابقات ورزشی، سرود ملی کشور برنده، نواخته می‌شود. درست

- ۱ چرا سرود ملی، در درس به آینه تشبیه شده است؟ سرود ملی هر کشور مانند آینه‌ای است که مردم یک کشور، گذشته‌ها، پیروزی‌ها، افکار و اعتقادات خود را در آن می‌یابند.
- ۲ چه کارهایی برای آزادی و استقلال یک کشور باید انجام داد؟ فداکاری و سخت‌کوشی که ضامن آزادی و استقلال یک کشور است.
- ۳ سرود ملی را با پرچم مقایسه کنید و بگویید چه شباهتی با هم دارند؟ هر کدام نشانه‌ی چیست؟ در پرچم ایران، سبز، نشان تقدس (مقدس بودن) این سرزمین است و به عقاید دینی مردم کشور اشاره دارد. سفید، نشان صلح و صفا و آزادی است و قرمز، یادآور خون شهدا که با جانشان از مرزهای کشور دفاع کردند. در سرود ملی، بخشی که به ایمان و حق‌باوری اشاره می‌کند مانند رنگ «سبز» پرچم است و زمانی که از استقلال و آزادی سخن می‌گوید مانند رنگ «سفید» پرچم است و آنجا که در مورد شهدا می‌گوید، یادآور رنگ «سرخ» پرچم کشور ماست. هر دو نشان اقتدار و عزت کشور هستند.

- ۴ در سرود ملی از چه چیزی به عنوان «نقش جان ما» یاد شده است؟ پیام امام که همان استقلال و آزادی است.

ای ایران

دور از تو اندیشه‌ی بدان
پاینده مانی و جاودان
اندیشه‌ی انسان‌های بد از تو دور باد. پاینده و
جاودان بمانی.

ای ایران، ای مرز پرگر
ای خاکست سرچشمه‌ی هنر
ای ایران، ای مرز ارزشمند! ای کشوری که خاکست
سرچشمه و منشأ هنر است ...

ای دشمن، ار تو، سنگ خاره ای، من آهمن
جان من فدای خاک پاک میهنم
ای دشمن! اگر تو مانند سنگ سختی، من از تو
سخت‌ترم، من آهمن. جان من به فدای خاک پاک
وطنم ایران!

مهر تو چون شد پیشه‌ام
دور از تو نیست، اندیشه‌ام
کار من مهر ورزیدن به توست و جز تو اندیشه‌ای
ندارم.

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟
پاینده باد، خاک ایران ما
در راه تو، جان ما بی‌ارزش است. خاک ایران ما
پاینده و جاودان باشد.

سنگ کوهت دُر و گوهر است
خاک دشت بهتر از زر است
سنگ کوه‌های تو مانند مروارید و جواهر ارزشمند
است و خاک دشت‌هایت از طلا بهتر است.

مهرت از دل، کی برون کنم؟
برگو، بی مهر تو چون کنم؟
کی می‌توانم عشق تو را از دلم بیرون کنم؟ (هرگز
نمی‌توانم.) بگو بدون عشق تو چه کار کنم؟ (بدون
عشق و مهر تو، نمی‌توانم کاری انجام دهم.)

تاگردش جهان و دور آسمان پیاست
نور ایزدی همیشه راهنمای ماست
تا زمانی که جهان می‌گردد و دنیا برپاست، نور
خداوند راهنمای راه ماست.

مهر تو چون، شد پیشه‌ام
دور از تو نیست، اندیشه‌ام
کار من مهر ورزیدن به توست و جز تو اندیشه‌ای
ندارم.

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟
پاینده باد خاک ایران ما
در راه تو جان ما بی‌ارزش است. خاک ایران ما
پاینده و جاودان باشد.

ایران، ای خرم بهشت من
روشن از تو سرنوشت من
ایران، ای بهشت آباد و خرم من! سرنوشت من از
وجود تو روشن شده است.

گر آتش بارد به پیکرم
جز مهرت در دل نپرورم
حتی اگر آتش به جسمم بیارد (مرا بکشند) چیزی
جز عشق تو در دلم نگه نمی‌دارم.

در راه تو، کی ارزشی دارد این جان ما؟

پاینده باد خاک ایران ما

در راه تو جان ما بی‌ارزش است. خاک ایران ما پاینده و جاودان باشد.

از آب و خاک و مهر تو سرشته شد دلم

مهرت از برون رود چه می‌شود دلم

آب و خاک و مهر تو (در اینجا مهر به معنی خورشید

هم آمده است) با دل من آمیخته است (دل من از

این‌ها پرورش یافته). اگر عشق تو از دل من بیرون

رود، چه بر سر دلم می‌آید؟

مهر تو چون، شد پیشه‌ام

دور از تو نیست، اندیشه‌ام

کار من مهر ورزیدن به توست و جز تو اندیشه‌ای

ندارم.

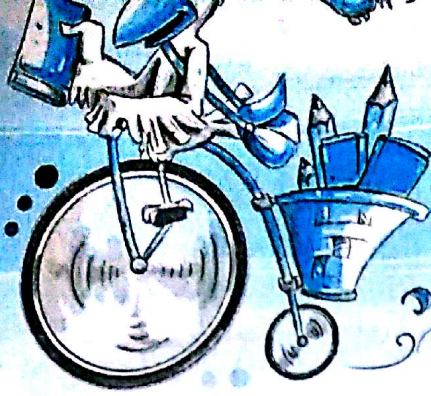
حسین گل‌کباب



صفحه ۵۳ کتاب درسی

۱ در متن شعر، «خاک ایران» به چه چیزهایی تشبیه شده است؟

دُرّ و گوهر (مروارید و سنگ‌های قیمتی)، طلا و بهشت خرم



واژه نامه

مباد: نباشد، خدا کند نباشد (به این نوع فعل‌ها، «فعل دُعایی» می‌گویند.)

بوم و بر: سرزمین

یک تن: یک نفر

هخامنشیان: نام سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی در روزگاران کهن

بنیان نهادن: ایجاد کردن، تأسیس کردن

شکوه: بزرگی و عظمت، جلال

خیره‌کننده: شگفت‌انگیز، حیرت‌انگیز

ناگاه: ناگهان

پهن‌آور: وسیع

جلال: بزرگی، عظمت، شکوه

تاخت و تاز: حمله با اسبان تازنده

سهمگین: ترسناک، هراس‌انگیز، خوفناک، مهیب

باختر: غرب (متضاد خاور، به معنی شرق)

مقدونیه: نام شهری قدیمی در یونان که اسکندر

در آن به دنیا آمده بود.

انبوه: پر تعداد

آهنگ کرد: قصد کرد، به قصد انجام کاری رفت

به یک‌باره: ناگهان

گراییدن به چیزی: رفته رفته به چیزی تبدیل شدن

می‌تاخت (تاختن): حمله می‌کرد، یورش می‌برد، هجوم می‌برد

پارس: سرزمین ایران (فارس)

سر به فلک کشیده: بسیار بلند (آنقدر بلند که سرش به آسمان رسیده باشد).

آریوبرزن: فرمانده سپاه ایران در زمان هخامنشیان که مقابل اسکندر مقدونی جنگید.

چابک: تر و فرز، تیزپا و سریع، چالاک

برافراشته: بالا برده

گام: قدم

بی‌تابی: بی‌قراری، اضطراب

گویی: انگار، گویا، مثل اینکه، به نظر می‌رسید

بانگ برآورد: فریاد زد

نقش بر زمین می‌کرد: به زمین می‌زد، می‌کشت

مانعی اینگونه: چنین مانعی

واژه‌نامه

تنی چند: چند تن، چند نفر

نواحی: جمع ناحیه، مناطق

تنگه: راه تنگ، دره‌ی کوه

جلگه: زمین صاف و هموار

فروغ: نور، روشنایی

زرّین: به رنگ زر، طلایی رنگ

دریافتند (دریافتن): فهمیدند، پی بردند

چیرگی: پیروزی، تسلط، برتری

خانمان: خانه و کاشانه (در اینجا یعنی کشور ایران)

خفت: خواری، کوچکی

گلگون: به رنگ گل سرخ، سرخ‌رنگ (در اینجا

یعنی سرخ رنگ با خون)

پیکار: نبرد، جنگ

یورش برد: حمله کرد، هجوم برد، تاخت و تاز کرد

حلقه‌ی محاصره: دایره‌ی محاصره، دایره‌ای که

محاصره‌کنندگان دور تا دور گروه یا سرزمینی

ایجاد می‌کنند.

بی‌باکانه: شجاعانه، دلاورانه

جنگ تحمیلی: جنگی که در سال ۱۳۶۸ توسط

عراق به ایران تحمیل شد. (تحمیل کردن یعنی

کسی را به زور وادار به کاری کردن.)

مرز و بوم: سرزمین

بفوان و بیندیش

زاغ بور: پرنده‌ی بومی ایرانی است؛ این پرنده

فقط در بیابان‌های مرکزی و شرقی ایران زندگی

می‌کند. صدایی خوش و جُته‌ای کوچک و زیبا

دارد. از خانواده‌ی کلاغ‌هاست، اما از نظر ظاهری

به هُدهُد شبیه‌تر است. رنگش نخودی نارنجی،

همرنگ زیستگاه خود، یعنی کویرهای ایران

است. زاغ بور معمولاً در میان بوته‌های خار تخم

می‌گذارد. بسیار تند و تیز و هوشیار حرکت می‌کند

و جست‌وجوگر است.

ارزن: دانه‌ی گیاهی که برای غذای پرندگان از آن

استفاده می‌کنند.

اعلا: بسیار خوب، مرغوب

کوهسار: کوهستان

سنگلاخ: زمینی که در آن سنگ فراوان وجود دارد،

سنگستان

حکایت

خُردی: کوچکی (در اینجا یعنی کودکی)

ماکیان: مرغ و خروس، پرندگان خانگی

گزید: در اینجا یعنی نوک زد

جهید: جست زد، پَرید



دفاع / مین / کوروش / هخامنشی / عظمت / شکوه / فرمانروایی / پنهانوار / تاخت و تاز / سهمگین / آغاز /
 شهرت طلب / مقدونیه / انبوه / هجوم / اسکندر / سم اسبان / قطره / سپاهیان / گذرگاهی تنگ / بگذرد / آریوبرزن /
 سردار / مین دوست / نقطه / بی تابی / در غلتانند / قوت / خرد می شدند / شدت / حیرت آور / مقدونی ها / مانع /
 عظیم / غرق / عقب نشینی / هر لحظه / پیغام / اوضاع / نواحی / پیشروی / فروغ زرین / خانمان / خواری / خفت /
 گلگون / خاطره / سلاح / حلقه ی محاصره / مقاومت / جنگ تحمیلی / عراق / مرز و بوم



چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

آرزو می کنم اگر روزی ایران نباشد، من هم از بین بروم و در این سرزمین هیچ کس زنده نماند.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد هر جا که شهری دید با خاک یکسان کرد

وقتی اسکندر قصد کرد به سمت ایران حرکت کند، هر شهری را که می دید ویران می کرد.

من آریوبرزن، فرزند ایرانم در آخرین سنگر، اینک تنم، جانم

من آریوبرزن هستم، فرزند ایران؛ اکنون در آخرین سنگر می جنگم و آماده ام جان و تنم را فدا کنم.



- ۱ آریوبرزن، در اولین حمله ی اسکندر، او و سپاهیان را وادار به عقب نشینی کرد. درست
- ۲ هنگام غروب، آریوبرزن، سپاه خود را تا بلندترین نقطه ی کوه پیش راند. نادرست
- ۳ اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می رسید، آن را با خاک یکسان می کرد. درست



۱) تاخت و تاز سهمگینی که از سوی باختر آغاز گشت، چه بود؟ دلیل آن را بیان کنید.

حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران. زیرا اسکندر و سپاهیان‌ش هر شهری را دیدند، با خاک یکسان کردند و مردان و زنان زیادی را کشتند و در پی تصرف کامل و چیرگی بر کل سرزمین ایران بودند.

۲) وقتی سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شدند، آریو برزن چه فرمانی به سربازانش داد؟ به آن‌ها فرمان داد تا سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه بر سر سپاهیان اسکندر بغلتانند.

۳) دلیران سپاه ایران، وقتی خود را در محاصره‌ی سپاه اسکندر دیدند، چه کردند؟

آن‌ها دلیرانه جنگیدند. ابتدا حلقه‌ی محاصره را شکستند، اما بعد با گروهی از سپاهیان اسکندر روبه‌رو شدند که در جلگه بودند و این رویارویی، همه‌ی آن‌ها را به کشتن داد.



حالا تو بگو:

- ایران دوست: به کسی می‌گویند که ایران را دوست می‌دارد.

- خدا دوست: به کسی می‌گویند که خدا را دوست می‌دارد.



با توجه به نمودار زیر، درباره‌ی عناصر داستانی که خواندید، گفت و گو کنید.

نقشه‌ی عناصر داستان	شخصیت‌ها	زاغ بور، بازرگان، سپیدار، ماهی‌ها، لک لک سفید، پرستو، کلاغ، مرغ دریایی، مرغ ماهی‌خوار و زاغ بورهای کویر
	زمان	زمان خاصی گفته نشده و فقط از کلیت داستان می‌فهمیم که چند روز گذشت تا زاغ بور به وطنش رسید.
	مکان	قفس زاغ بور، دشت بزرگ، جویبار، باغ پرندگان، کشتی و بیابان خشک

- غذا نخوردن و آواز «کو کو کو وطنم» سر دادن زاغ بور
- آزادی زاغ بور از قفس
- سخن گفتن با سپیدار، ماهی‌ها، لک‌لک سفید، پرستو، کلاغ و تلاش آن‌ها برای قانع کردن زاغ بور به ماندن نزد آن‌ها
- یک روز ماندن در باغ زیبای پرندگان
- سخن گفتن با مرغ دریایی و مرغ ماهی‌خوار در مورد خطرناکی راه دریا
- طوفان و افتادن زاغ بور در دریا
- قطع شدن طوفان و نجات یافتن زاغ بور
- رسیدن زاغ بور به بیابانی خشک که وطنش است
- دیدار دوستان قدیمی و هم‌نوعانش

هرگز جایی امن‌تر و آرام‌بخش‌تر از وطن آدمی نیست؛ حتی اگر وطن شرایط سختی دارد، بودن در آن جا و با هم‌وطنان، باعث خوشبختی و رضایت می‌شود.

صفحه‌ی ۶۸ کتاب درسی



وطن دوستی

«هنوزم ز فردی به خاطر دَرست که در لانه‌ی ماکیان، برده دست

هنوز یادم است در کودکی‌ام، روزی، دستم را درون لانه‌ی مرغان خانگی بردم.

به مقام آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن دم جمید

[مرغ] آنقدر محکم به دستم نوک زد که اشکم مانند خون که از رگ بیرون می‌جهد، از چشمانم بیرون جَست.

پدر، خنده برگریه‌ام زد که هان! وطن داری آموز از ماکیان»

علی اکبر دهخدا

پدرم از گریه‌ی من خدید و گفت: آگاه باش و حفظ وطن را از مرغان بیاموز.

صفحه‌ی ۶۸ کتاب درسی

مفهوم این حکایت با کدام یک از عبارتهای زیر ارتباط بیشتری دارد؟ میهن دوستی، نشانه‌ی ایمان است.



واژه نامه ۵

نام‌آوران: مشاهیر، انسان‌های معروف

خوش‌نما: خوش‌ظاهر

محو تماشا بودم: خیره شده بودم، با نگاهی عمیق

می‌نگریستم

بزرگ مردان: مردانِ بزرگ

دلاوران: انسان‌های شجاع، بی‌باکان

کشمکش: دعوا، ستیزه، جدال

معاصر: هم‌زمان و هم‌دوره‌ی ما (تقریباً در ۱۰۰

سال)

رشید: دلور، خوش‌قامت، کسی که قد و قامت بلند

دارد.

فناوری: بهره‌گیری از ابزارهای علمی و صنعتی

جدید در کارهای صنعتی، کشاورزی، پزشکی

و ...

إن شاء الله: اگر خدا بخواهد

روانه شدن: راهی شدن، به سمتی حرکت کردن

بفوان و حفظ کن

سرا: خانه، کاشانه، بنا (در اینجا یعنی سرزمین)

بام: پشت بام (در اینجا منظور افق است).

سپیده دمید: صبح طلوع کرد

بنگر: نگاه کن

خجسته: فرخنده، مبارک

شکوه: بزرگی، عظمت، جلال

سپیده: صبح زود، سحرگاه، بامداد

گلگون: به رنگ گل سرخ، سرخ‌رنگ (در اینجا

منظور سرخ از خون شهداست).

مَرساد: نرسد، امیدوارم نرسد (به این فعل، دعایی

می‌گویند).

جاویدان: همیشگی، ابدی

بهروزی: نیک‌بختی، خرمی، خوش‌بختی

اتحاد: یگانگی، وحدت

صلح: آشتی



محو / صدا / متوجه / میهن / گذشته / کشمکش / فصل / فهرست مطالب / تاریخ معاصر / مخصوصاً / انقلاب /
دفاع مقدس / علمی / فناوری هسته‌ای / مصطفی احمدی روشن / حسن تهرانی مقدم / مسعود علی محمدی /
رضایی نژاد / شهریار / بگذار / مطلب / لحن / دو دقیقه / تعریف / برخاستم / تحویل دادم / این شاء الله / می خوانم /
سپاس گزاری / خدا حافظی

صفحه‌ی ۷۳ کتاب درسی

درست و نادرست

- ۱ بهمن در بعد از ظهر یکی از روزهای بهاری به کتاب‌فروشی رفت. درست
- ۲ در فصل دوم کتاب، در مورد نام آوران دیروز مطالبی نوشته شده بود. نادرست
- ۳ دلاوران دوران هشت سال دفاع مقدس، از نام آوران معاصر کشورمان هستند. درست

صفحه‌ی ۷۴ کتاب درسی

درک مطلب

- ۱ آقای فرهنگ کدام کتاب را برای بچه‌ها مناسب دانست؟ «نام آوران دیروز، امروز، فردا»
- ۲ شناختن بزرگ‌مردان و دلاوران گذشته و امروز، چه کمکی به ما می‌کند؟ اگر ما گذشته و امروزمان را خوب بشناسیم، می‌توانیم در آینده‌ی نزدیک، خودمان هم یکی از نام آوران ایران شویم.
- ۳ از نام آوران دیروز چه کسانی را می‌شناسید؟ آریوبرزن، فردوسی، ناصر خسرو، خواجه نصیرالدین نوسی، زکریای رازی و ...
- ۴ به نظر شما، مقصود از «نام آوران فردا» چه کسانی هستند؟ انسان‌های ارزشمند و دانشمندی که در آینده خواهند آمد و برای کشور خود و جهان مفید خواهند بود.

صفحه‌ی ۷۵ و ۷۶ کتاب درسی

دانش زبانی

جمله‌های کوتاه زیر را گسترش دهید:
«کتاب را بستم»: کتاب را بستم و مدتی طولانی به داستانی که خوانده بودم فکر کردم. / کتاب را بعد از این که تمام کردم، بستم.
«مادرش را دید»: علی مادرش را بعد از سال‌ها دوری از وطن دوباره دید. / علی مادرش را دید که از پله‌های خانه بالا می‌آید و به او لبخند می‌زند.

سرای امید

ایران ای سرای امید

بر بامت سپیده دمید

ایران، ای سرزمین امید! بر بام تو صبح طلوع کرد.

بنگر کزین ره پر خون

خورشیدی خجسته رسید

نگاه کن که از این راه خونین [از خون شهدا]، خورشیدی مبارک طلوع کرد. (اگر چه تعداد زیادی شهید شدند و از خون آن‌ها راه خونین شد، ولی در نهایت به پیروزی رسیدیم.)

اگر چه دل‌ها پر خون است

شکوه شادی، افزون است

اگر چه دل‌ها پر خون و غمگین است، اما بزرگی شادی، بیش‌تر است. (شادی ما بزرگ‌تر از غم‌هایمان است.)

سپیده‌ی ما گلگون است

که دست دشمن، در خون است

در این زمان، سپیده‌ی صبح ما (سحرگاه ما) به رنگ سرخ است، زیرا دست دشمن به خون مردم ما آلوده است. (شاعر، سرخ شدن آسمان را هنگام طلوع، به علت خون شهیدان دانسته است.)

ای ایران غمت مرساد

جاویدان، شکوه تو باد

ای ایران، هرگز دچار غم نشوی. بزرگی و جلال تو همیشگی باشد.

راه ما راه حق، راه بهروزی است

اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی است

راه ما راه حقیقت و خوش‌بختی است. وحدت، رمز پیروزی ماست.

صلح و آزادی

جادو در همه جهان، خوش باد

امیدوارم صلح و آزادی، پیوسته در همه‌ی جهان، به خوشی برقرار باشد.

یادگار خون عاشقان، ای بهار

ای بهار تازه جادوان در این چمن شکفته باد.

ای بهاری که یادگار خون عاشقانِ وطن هستی، (اشاره به پیروزی بر دشمن) ای بهار تازه و شاداب! همیشه در این چمن و باغ جادوان باشی.

هوشنگ ابتهاج (سایه)

صفحه‌ی ۷۷ کتاب درسی

خوانش و فهم

۱ این شعر، کلید موفقیت و سربلندی ملت را چه می‌داند؟

اتحاد و قدم گذاشتن در راه حق و حقیقت



واژه نامه

می کند و به اما رضا(ع) پناه می برد و به سخن می آید. از وی می خواهد ضمانت او را بکند چون دو بچه ی شیرخوار دارد و باید خود را به آنها برساند. امام رضا(ع) نیز ضمانت آهو را می کند و مقداری بیش از پول آهو به شکارچی می دهد و رضایت او را جلب می کند.

نام آشنا: معروف، شناخته شده، مشهور

نگاره: نقاشی

ستوده اند: ستایش کرده اند

به: بهتر

سرا: خانه، کاشانه، بنا

زرنگار: طلاکاری شده، با ارزش

رفتگان: مردگان، از دنیا رفتگان

ضایع مکن: هدر مده، تباه نکن، تلف نکن

شبانگاه: شب، هنگام شب

دریافت: فهمید

بوم: پارچه ی قاب گرفته که روی آن نقاشی می کنند.

سروده: شعر

نگار: نقش و طرح

سپیده دم: سحرگاه، صبح

سختی کوه: محکمی کوه

خشت: آجر خام

تحسین آمیز: ستایشگر، تأییدآمیز

آفت: آسیب، بلا

ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می پذیرد،

نگهداری و مراقبت کننده از چیزی

ضامن آهو: لقب امام رضا(ع) (می گویند روزی یک

شکارچی قصد شکار آهوئی را می کند. آهو فرار



تحسین آمیز / مراقب / غرور / آفت / سرمشق / ضامن آهو / صبح / گله / ذهنی / حرکت / بی صبرانه / مطمئنم / شهرت / عصر عاشورا / حالت سوگوار / اثر / ستوده‌اند / سعدی / سرای زرنگار / ضایع مکن



صفحه ۸۱ کتاب درسی

نام نیکو، گر بماند ز آدمی

به کز دماند سرای زرنگار

اگر نام نیک از انسان باقی بماند بهتر از این است که خانه‌ی گران‌قیمت از او برجای بماند.

نام نیک رفتگان، ضایع مکن

تا بماند نام نیکت، پایدار

[نوه‌م] نام خوش درگذشتگان را از بین نبر (آن‌ها را بدنام نکن) تا [بعد از مرگت] نام نیک تو همیشه باقی بماند.



صفحه ۸۱ کتاب درسی

۱ محمود با شعرهای دلنشین حافظ و مولانا پرورش می‌یافت. درست

۲ تابلوی «عصر عاشورا» اثر استاد فرشچیان است. درست

۳ پدر محمود دریافت که پسرش استعدادی فوق‌العاده دارد. نادرست



صفحه ۸۱ کتاب درسی

۱ محمود، طراح‌ی را از کجا شروع کرد؟

پیش از این که محمود نزد استاد امامی برود، از موجودات و عناصر و همچنین ستون‌ها و گل‌دسته‌ها و نقش‌های مساجد اصفهان برای نقاشی‌هایش الهام می‌گرفت. اما اولین طراح‌ی حرفه‌ای محمود فرشچیان نزد استادش، طراح‌ی از آهو بود.

۲ استاد امامی چه چیزی را آفت هنر می‌دانست؟ چرا؟

استاد امامی، غرور را آفت هنر می‌دانست. زیرا هنرمند اگر دچار غرور و خودبینی شود، دیگر در پی بهتر شدن و کسب مهارت بیش‌تر نمی‌رود و همان جایگاهی که هست، متوقف می‌شود.

۳ پیام شعر سعدی چیست؟

بعد از مرگ، چیزی که باعث ماندگاری افراد می شود، نام نیکوی آن ها است نه مال و ثروتشان. اگر می خواهی نام نیک از تو باقی بماند، از دیگران به نیکی یاد کن.

۴ چرا پدر محمود او را به استاد نقاشی سپرد؟

زیرا نقاشی های پسرش را می دید و استعداد او را درک کرده بود. وی می خواست پسرش زیر نظر یک استاد، نقاشی بیاموزد تا استعدادش هدر نرود و اصول و قواعد را یاد بگیرد.

خردمندان: اندیشمندان، دانایان

خانمان‌سوز: ویرانگر، از بین برنده‌ی خانه و

کاشانه

مغول: یکی از اقوام زردپوست ساکن آسیای مرکزی

و شرقی که حمله‌ی ویرانگری به ایران کردند.

هراس‌انگیز: ترسناک، وحشت‌آور، ترس‌آور

قتل‌عام: کشتار گروهی، به قتل رساندن جمعی

با هم

آشوب: فتنه، فساد، شور و غوغا، جنگ

خان: بزرگ

درهم فشرده: آزرده، رنجانده، به درد آورد

دینار: سکه‌ی طلا (در اینجا یعنی پول)

کارساز: مفید، کار راه انداز

خواجه: بزرگ، سرور

زیرکانه: با تدبیر، خردمندانه

مهیّب: ترسناک، وحشتناک، هراس‌انگیز

می‌گریختند: فرار می‌کردند

ناگوار: بد، نامبارک، غم‌انگیز

رصدخانه: مکانی است که در آن، ستاره‌شناسان

به کمک ابزارهایی، ستارگان را مشاهده و بررسی

می‌کردند.

شمار: تعداد

چیرگی: برتری، تسلط، چیره شدن، غلبه کردن

نسخه‌برداری: رونویسی کردن، بازنویسی کردن

(در گذشته که صنعت چاپ وجود نداشت، برای

تکثیر کتاب‌ها، از روی آن‌ها نسخه برداری یا

رونویسی می‌کردند.)

همت: عزم، اراده، تلاش

از میان می‌رفت: نابود می‌شد، از بین می‌رفت

ولایت: شهر کوچک، روستا

تدبیر: چاره‌اندیشی، اندیشیدن به‌منظور پیدا

کردن راه حلی برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام

دادن درست کارها

تأسیس کرد: بنا کرد، بنیاد نهاد، پایه‌گذاری کرد

پرفروغ: نورانی، روشن

عظمت: بزرگی



حمله / خانمان سوز / مغولان / وحشت / هراس انگیز / قتل عام / چنگیز / ذهن / برخاست / هلاکو خان /
 خواجه نصیرالدین توسی / جامعه / حفظ / تصمیم / تغییر / زیرکانه / تشنه / مأمور / شبانگاه / قلعه / قبلاً / اطلاع /
 صدای مهیب / وحشت زده / حادثه‌ی ناگوار / حوادث / جذب / رصدخانه / مراغه / دعوت / آثار علمی / جمع‌آوری /
 مشغول / همت / ارزشمند / خواجه نظام‌الملک توسی / تأسیس / نظامیه / سعدی / تحصیل / تحقیق / پرفروغ /
 لطف / شرایط / اوج عظمت



- ۱ به گفته‌ی خواجه نصیر توسی، برای حفظ جامعه شمشیر از همه کارسازتر است. نادرست
- ۲ سعدی در یکی از مدارس نظامیه تحصیل کرده است. درست
- ۳ خواجه نصیر توسی با زیرکی توانست رصدخانه‌ای در شهر ری بسازد. نادرست



- ۱ منظور از جمله‌ی زیر چیست؟

«جامعه برای حفظ خود به شمشیر، قلم و دینار نیازمند است.»

«شمشیر» نماد قدرت نظامی، «قلم» نماد قدرت فرهنگی و «دینار» نماد قدرت اقتصادی است.

منظور خواجه نصیرالدین این است که یک جامعه برای حفظ و دوامش به قدرت نظامی، فرهنگی و اقتصادی نیازمند است.

- ۲ چرا هلاکو خان به علم خواجه نصیر نیازمند بود؟ زیرا خواجه نصیر فردی خردمند و دانشمند بود و در میان قوم مغول کسی با این مشخصات پیدا نمی‌شد که خان از او مشاوره بگیرد.

- ۳ کارهای مشترک خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر توسی چه بودند؟ خواجه نظام‌الملک نیز مانند خواجه نصیرالدین، رصدخانه‌ای تأسیس کرد. خواجه نصیرالدین در دوران هولاکو به تربیت دانشمندان، نگهداری کتاب‌ها و آثار علمی توجه زیادی کرد و خواجه نظام‌الملک برای تربیت بزرگان آینده، به تأسیس مدارس نظامیه پرداخت.



۴) پیش‌بینی حوادث چه کمکی می‌تواند به ما بکند؟ اگر ما حوادث را پیش‌بینی کنیم، می‌توانیم شرایط و امکانات لازم را برای روبه‌رو شدن بهتر با آن‌ها فراهم کنیم.

۵) مدارس نظامیه چه نوع مدرسه‌ای بودند و چگونه اداره می‌شدند؟ مدارس نظامیه مانند دانشگاه‌های امروز اداره می‌شدند و به‌صورت شبانه‌روزی بودند. برای دانشجویان این مدارس، شهریه‌ی مشخصی در نظر گرفته می‌شده و نسبت به مکتب‌خانه‌های سنتی، پیشرفته‌تر بوده‌اند.



واژه‌نامه

بفوان و بیندیش

نام‌آور: معروف، مشهور

بی‌همتا: بی‌مانند

گنجینه: خزانه، محل نگهداری طلا، نقره و ...

کهن: قدیم، گذشته

نکو: مخفّف «نیکو»، خوب و پسندیده

برسان: مانند

شید: خورشید، درخشنده، درخشان

خاندان: خانواده

دایه: پرستار کودک

شیردل: دلیر، شجاع

یزدان: خداوند، پروردگار

شتافت: با عجله رفت

شرمسار: خجالت‌زده

گردن‌کشان: در شاهنامه به معنی پهلوانان، بزرگان و قدرتمندان آمده است.

بد نشان: کسی که نشان شوم و نامبارکی در وجودش است.

بچه‌ی دیو: در اینجا منظور زال است. چون موهای زال سپید بود و این امری غیر عادی بود، مردم فکر می‌کردند آن بچه، بچه‌ی دیو است.

پری: موجودی خیالی، جن

مِهان: بزرگان

سر به فلک کشیده: بسیار بلند (آنقدر بلند که گویا

سرش به آسمان رسیده است).

آشیان: لانه

بُد: مخفّف «بود»

خَلق: مردم

بیگانه بود: دور بود، جدا بود

نهادند (نهادن): گذاشتند، قرار دادند

روزگاری دراز برآمد: مدّتی طولانی گذشت

مهر بُرید: دل بُرید، محبّتش را (به او) از دست داد.

بفکند (افکندن): افکند، انداخت

خوار: پست، کوچک، حقیر

جفا: ستم، ظلم، بیداد

سنگ سخت: سنگ محکم

دستان: مکر و حيله (این لقب به این علت به زال داده شد که او از سیمرغ آموزش گرفته بود و هر لحظه اراده می‌کرد می‌توانست چون جادوگران، او را احضار کند.)

به راز: پنهانی

موبدان: روحانیان زرتشتی

پوزش بطلبید: عذر خواهی کند، طلب بخشش کند

روان شدند: حرکت کردند، راهی شدند

پیمودن راه: طی کردن راه

بر فراز: بالا

بدان: مخفف «به آن»

پرور اندم (پروردن): پرورش دادم

خواستار: خواهنده، طلب کننده

سرافرازی: افتخار، سربلندی

پیوسته: همیشه

یاری: کمک

بی‌درنگ: فوراً

باز آمدن: برگشتن

همان‌گه: همان لحظه

آویخته بود (آویختن): آویزان بود

جامه: لباس

خروشیدن طبل: صدای کوبیدن طبل

بانگ نای: آوای نی

بهشت برین: بهشت بالا

آفرین کرد: تحسین کرد، ستود

هکایت

هریسه: نوعی آش، حلیم، غذایی است از گوشت و حبوبات

کار او به درجه‌ای کشید که ...: کارش به جایی رسید که ...

اطبّا: جمع طبیب، پزشکان

معالجت: معالجه، درمان

عاجز ماندند: ناتوان شدند

خواجه: بزرگ، سرور

سرای: خانه، بنا

وَه: صدایی (صوتی) برای بیان تعجب و شگفتی

فربه: چاق

بگشایید: باز کنید

آنچه فرمایم (فرمودن): آنچه دستور می‌دهم

و لیکن همه موی، بودش سپید

به چهره، نگو بود برسانِ شید

چهره‌ی زال مانند خورشید زیبا بود، اما همه‌ی موهایش سپید بود.

بشد از جهان، یکسره ناامید

چو فرزند را دید، مویش سپید

وقتی سام فرزندش را با موهای سپید دید، کاملاً از جهان ناامید شد.

چه گویم از این بچه‌ی بد نشان؟

چو آیند و پرسند، گردن کشان

وقتی پهلوانان بیایند و در مورد فرزندم پرسند، در مورد این بچه‌ی بد نشان چه چیز به آن‌ها بگویم؟

پلنگِ دو رنگ است یا خود پری است

چه گویم که این بچه‌ی دیو، کیست

به آن‌ها بگویم که این بچه‌ی دیو کیست؟ آیا پلنگ دو رنگ است (اشاره به تفاوت رنگ چهره و موهایش) یا پری است؟

از این بچه، در آشکار و نهان

بخندند بر من، میانِ جهان

بزرگان جهان به خاطر این بچه، در آشکار و پنهانی به من می‌خندند (مرا مسخره می‌کنند).

به خورشید نزدیک و دور از کرده

یکی کوه بُد، نامش البرز کوه

کوهی بود به نام البرز کوه که به خورشید نزدیک و از شهر و مردمانش دور بود.

که آن خانه از خلق، بیگانه بود

بدان جای، سیرغ را لانه بود

سیمرغ در آنجا لانه داشت و لانه‌اش از مردم دور بود.

برآمد بر این، روزگاری دراز

نهادند بر کوه و گشتند باز

[زال] را در کوه گذاشتند و برگشتند. از این ماجرا، مدتی طولانی گذشت.

پدر، مهر بپزید و بفکند خوار

جفا کرد بر کودک شیر خوار

پدر (سام) [از پسرش زال] دل کند و او را پست و بی ارزش [در کوه] انداخت و به آن کودک شیر خوار ستم کرد.

بدین گونه بر روزگاری دراز

برآمد که بد کودک آنجا به راز

به این ترتیب، مدتی طولانی گذشت که آن کودک، پنهانی در آن جا بود.

همان که، پیام چو ابر سیاه

بی آزارت آرم، بدین جایگاه

همان لحظه مانند ابری سیاه می آیم و بدون هیچ آسیب و آزاری تو را به اینجا (آشیانه ام) باز می گردانم.

دل سام شد چون بهشت برین

بر آن پاک فرزند، کرد آفرین

دل سام از شادی مانند بهشت شد و فرزند پاک خود را تحسین کرد و ستود.

شاهنامه، فردوسی

صفحه ۹۵ کتاب درسی

درک و دریافت

۱ چرا کودک را بر دامنه ی کوه البرز گذاشتند؟

زیرا زال، کودکی متفاوت از سایر کودکان بود؛ او موهایی سپید داشت و شبیه فرزند معمولی انسان نبود. سام (پدر زال) از ترس این که پهلوانان و بزرگان، او را مورد پرسش قرار دهند و مسخره کنند، او را بُرد و در دامنه ی کوه البرز گذاشت.

۲ رفتار سام با سیمرغ چه فرقی داشت؟ سیمرغ با این که دید آن کودک از جنس خود و جوجه هایش نیست، اما دلش به حال بی پناهی او سوخت و او را پناه و پرورش داد. اما سام با وجود این که آن کودک، پسرش بود و از جنس خودش، تنها به علت یک تفاوت ناچیز او را به کناری نهاد و به مرگش راضی شد.

صفحه ۹۶ کتاب درسی

مفهوم این حکایت با کدام مثل تناسب دارد؟ عقل سالم در بدن سالم است.



واژه‌نامه

دگان: مغازه

رهگذران: عابران پیاده

بی‌اختیار: ناخودآگاه

از قول من: (قول = سخن، گفته) از زبان من...

صاحب الزمان: لقب حضرت مهدی (عج)

عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ: خدای بلند مرتبه ظهور

(فرج) او را نزدیک گرداند.

بخوان و حفظ کن

جامه: لباس، پوشاک، تن‌پوش، رخت

پیش‌پا: جلو پا، مقابل کسی

پیشواز: به استقبال کسی رفتن

مرغ: در اینجا یعنی پرنده

عود: نوعی چوب که سوختن آن بوی خوشی می‌دهد.

جاودان: همیشگی، ابدی

سرود: آواز، ترانه

صفحه‌ی ۹۸ تا ۱۰۱ کتاب‌درسی



دگان / قاب‌فروشی / بعضی / رهگذران / صندلی / می‌گذاشت / لذت / مخصوصاً / تصویر / مغازه / انتظار / مشغول / عینکی / صاحب / خدا حافظی / پیغام / عصر / شاهنامه / هیجان / یا صاحب الزمان / عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ / کاغذ / خوش‌نویس / غرق تفکر



درست‌نادرست

صفحه‌ی ۱۰۲ کتاب‌درسی

۱ امید از تمیز کردن قاب‌ها بسیار لذت می‌برد. درست

۲ صبح یکی از روزها رهگذری پشت شیشه‌ی مغازه ایستاد. نادرست

۳ مرد خوش‌نویس تابلویی به مغازه‌ی پدر بزرگ هدیه کرد. درست

- ۱ منظور مرد از «دگان شما چیزی کم دارد» چه بود؟ نام حضرت مهدی (عج) یا نام یکی از ائمه
- ۲ چرا پدر بزرگ و امید متوجه رفتن مرد از مغازه نشدند؟ آن‌ها به خواندن نوشته‌ی روی کاغذ مشغول شدند و متوجه رفتن مرد نشدند.
- ۳ چرا امید فکر می‌کرد هیچ‌جا دیدنی‌تر و زیباتر از دگان پدر بزرگ نیست؟ زیرا در آن مغازه، تصاویر زیبایی از باغ و بوستان و دشت و کوهستان بود و او از دیدن آن‌ها لذت می‌برد.

بال در بال پرستوها

می‌رسد آخر، سوار سبزپوش

بال در بال پرستوهای خوب

سوار سبزپوش (حضرت مهدی «عج») عاقبت بال در بال (مانند دست در دست) پرستوهای خوب می‌رسد.

شالی از پروانه‌ها بر روی دوش

جامه‌ای از عطر نرگس‌ها به تن

امام زمان [می‌آید در حالی که] لباسی از عطر نرگس بر تن و شالی از پروانه‌ها بر روی دوش دارد. (اشاره به نرگس در بیت به این جهت است که نام مادر حضرت مهدی (عج) نرگس بوده است).

ابر بارنگین کمان، پُل می‌زند

پیش پای او به رسم پیشواز

ابر، مقابل او برای استقبال و پیشواز، با رنگین کمان پُل ایجاد می‌کند.

بر سر هر شاخه‌ای گل می‌زند

باغبان هم، باغبان نو بهار

بهار نو هم مانند باغبانی بر سر تمام شاخه‌های خشک، شکوفه‌ای می‌زند.

باز توی کوچه‌ها سر می‌کشند

تایم‌آید، پرده‌ها از خانه‌ها

وقتی بیايد، پرده‌ها از پنجره‌ی خانه‌ها، در کوچه‌ها سر می‌کشند (اشاره به حالتی دارد که پرده‌ها در باد از پنجره‌ی خانه‌ها بیرون می‌آیند. بیرون آمدن پرده‌ها از خانه‌ها را به سرک کشیدن آن‌ها مانند کرده است).

از میان پرده‌ها پرمی‌کشد

مرغ‌های خسته و پربسته هم

پرنده‌گان خسته و پربسته هم از میان پرده‌ها پرواز می‌کنند.

باز هم فواره‌ی گنجشک‌ها

در فضای باغ‌ها پرمی‌شود

در فضای باغ‌ها گنجشکان زیادی پرواز می‌کنند. (آنقدر تعداد گنجشک‌های در پرواز و حرکت زیاد است که مانند فواره‌ای به نظر می‌رسند.)

شاخه‌ها دربار‌ه‌ی گنجشک‌ها

هر کجا سرگرم صحبت می‌شوند

همه‌جا شاخه‌ها دربار‌ه‌ی گنجشک‌ها شروع به صحبت می‌کنند.

بوی اسفند و گلاب و بوی عود

باز می‌پیچد میان خانه‌ها

باز در خانه‌ها بوی اسفند و گلاب و عود می‌پیچد. (رسم است که برای پیشواز مسافر، مقابل خانه اسفند دود می‌کنند و گلاب می‌افشانند.)

فصلی از عطر و گل و شعر و سرود

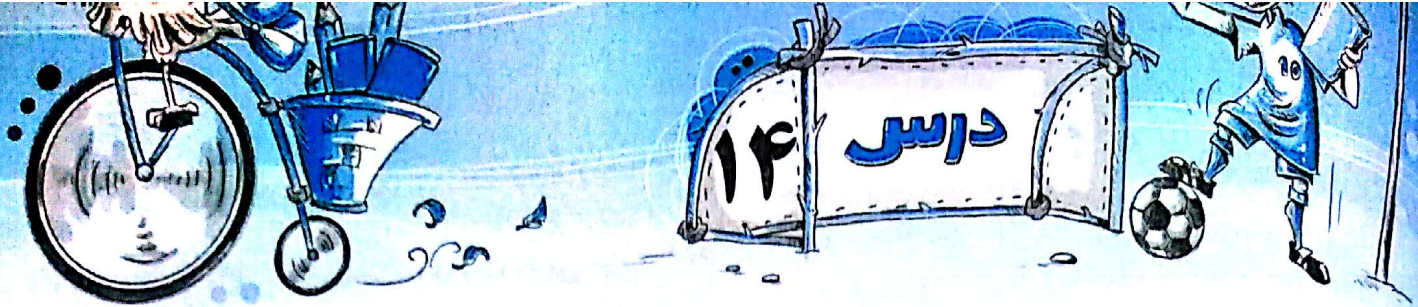
می‌رسد فصل بهاری جادوان

فصل بهاری ابدی فرا می‌رسد، فصلی از عطر و گل و شعر و آواز.

۱) شاعر چه ویژگی‌هایی برای «سوار سبزپوش» بیان کرده است؟

لباسی از عطر نرگس به تن دارد و شال پروانه‌ها بر روی دوش اوست.

۲) منظور شاعر از «فواره‌ی گنجشک‌ها» چیست؟ پرواز و حرکت تعداد زیادی از گنجشکان.



واژه نامه

حوادث: جمع حادثه، اتفاق‌ها، رویدادها

ایستادگی: مقاومت

نهراسد (هراسیدن): نترسد، وحشت نکند

ناپسند: زشت، ناگوار

می‌پرهیزد: پرهیز می‌کند، دوری می‌کند

خودداری می‌کند: دوری می‌کند، انجام نمی‌دهد

دلیر: شجاع، نترس

عاقبت کار: سرانجام و نتیجه‌ی کار

متانت: سنجیده رفتار کردن، با ادب و احترام

رفتار کردن

رویارویی: مواجهه، برخورد کردن

همنوع: کسانی که از یک نوع باشند. (مثلاً انسان‌ها)

همنوع هستند.)

شریف: بزرگوار

سردار لشکر: مقامی نظامی

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی

برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست

کارها، چاره‌اندیشی

نکوهیده: زشت، ناپسند

جهل: نادانی، علم نداشتن به چیزی

پدیده: آنچه مشاهده می‌شود، چیزی که جدید و

تازه است.

تضمین می‌کند: ضمانت می‌کند، مسئولیت چیزی

را برعهده می‌گیرد.

گام: قدم

افزون بر: علاوه بر

صفحه‌ی ۱۰۶ تا ۱۰۸ کتاب درسی



شجاعت / حوادث / نهراسد / می‌پرهیزد / خودداری / خطرناک / عاقبت / متانت / چاره‌جویی / صحنه / وظیفه /
شعله / هم‌نوع / سردار / مهارت / عقب‌نشینی / نکوهیده / تصمیم‌گیری / تفکر / زلزله / تصادف / غرق شدن /
میکروب / مثلاً / شخص / حادثه / موفقیت / اصلی / جهل / پدیده / ترسناک / اتفاق / چراغ / جراحی / تضمین /
دروغین / افزون بر / دفاع

- ۱ کسی که از عاقبت کارها نترسد، شجاع است. نادرست
- ۲ در این روزگار به شجاعت و قدرت بدنی نیازمندیم. درست
- ۳ شجاعت نترسیدن از تمام حوادث و رنج‌هاست. نادرست

- ۱ دو نمونه از ترس‌های پسندیده را بیان کنید.
ترسیدن از حیوانات وحشی، ترسیدن از ارتفاع زیاد زمانی که روی سطح باریکی ایستاده‌ایم و ترسیدن از دوستان نادان
- ۲ شجاع به چه کسی می‌گویند؟
کسی که بتواند در برابر حوادث و رنج‌ها و دشواری‌ها ایستادگی کند، دست و پای خود را گم نکند و بتواند با اندیشه راه‌حل‌های مناسب برای پیروزی بر آن‌ها پیدا کند.
- ۳ مردم روزگار ما به چه شجاعتی نیاز دارند؟ چرا؟
مردم روزگار ما بیش از هر چیز به «شجاعت اخلاقی» نیاز دارند. زدن حرف حق و ایستادگی برای دفاع از آن و نهراسیدن از انسان‌های قدرتمند یا شرایط، برای همه‌ی انسان‌ها لازم است تا آن‌ها بتوانند حق و حقیقت را بر گُرسی بنشانند. اگر حق‌گویی در جوامع رسم شود، دیگر کسی نگران نیست که فریب بخورد یا کسی با دروغ بخواهد برای او مشکلی ایجاد کند.
- ۴ گام اول به سمت شجاعت چیست؟ خنده بر ترس‌های دروغین



واژه‌نامه

خطوط: جمع خط

سیم پیام: سیم‌های تلفن

رهگذران: عابران، کسانی که از جایی می‌گذرند.

رگبار: باران تند و درشت‌دانه

نازیانه: شلاق، رشته‌ای از چرم که برای زدن و راندن

چهارپایان یا برای آزار و شکنجه‌ی آن‌ها به کار

می‌رود. (در اینجا وزش شدید باد به ضربه‌های

نازیانه مانند شده است.)

تأمل: اندیشه، دقیق فکر کردن به چیزی

بانرمی: با آرامش و متانت

ملایم: نرم و آرام

کم‌گمک: اندک اندک، آرام آرام

پاگرفت: قدرت گرفت، قوی شد، استوار و

پابرجا شد، رشد کرد

چندی بعد: مدتی بعد

بخوان و بیندیش

راه را در پیش گرفت: شروع به پیمودن راه کرد.

خودرو: ماشین

عاقبت: آخر کار

سرنگون شدن: واژگون شدن

بذر: دانه

ویلون: یکی از سازهای موسیقی با چهار سیم که با

یک وسیله به نام «آرشه» نواخته می‌شود.

حصار: دیوار دورِ باغ یا خانه (گاهی این دیوار از

جنس چوب یا گل است.)

ملک‌ایت

غلام: مرد خدمتکار

محنت: رنج، سختی

نیازموده: آزمایش و امتحان نکرده (در اینجا یعنی

تجربه نکرده)

در نهاد: آغاز کرد

ملاطفت: محبت، مهربانی

مَلِک: پادشاه (مَلِک: فرشته/ مَلِک: دارایی/ مَلِک:

پادشاهی)

آزرده: اندوهگین، غمگین

حکیم: دانشمند

به‌طریقی: به‌راهی، به‌روشی

خامش گردانم: ساکت کنم

واژه نامه

به دو دست: با دو دست
در سگان کشتی آویخت: به سگان کشتی آویزان
شد، سگان را محکم گرفت
حکمت: دانش، علم، معرفت
سلامت: در اینجا یعنی امنیت و آرامش

غایت: نهایت، پایان، آخرین درجه
گرم: بخشش، لطف و مهربانی
بفرمود: فرمان داد، دستور داد
باری چند: مدتی
غوطه خورد: در آن فرو رفت
جامه: لباس، پوشاک، تن پوش، رخت

صفحه ۱۱۱ و ۱۱۲ کتاب درسی



خطوط / رهگذران / رگبار / تازیانه / تأمل / تحمل / اتفاق / کاجستان

صفحه ۱۱۱ و ۱۱۲ کتاب درسی



خارج از ده، دو کاج رویدند

در کنار خطوط سیم پیام

در کنار خطوط سیم های تلفن، خارج از ده، دو کاج روید.

آن دو را چون دو دوست می دیدند

سالیان دراز، رهگذران

رهگذران، سال های زیادی، آن ها را مانند دو دوست و همراه می دانستند.

زیر رگبار و تازیانه ی باد

روزی از روزهای پاییزی

یکی از روزهای پاییزی، زیر باران تند و شلاق باد شدید، ...

خم شد و روی دیگری افتاد

یکی از کاج ها به خود لرزید

یکی از کاج ها [که ضعیف تر بود] لرزید، خم شد و روی کاج دیگر افتاد.

خوب در حال من، تأمل کن

گفت: «ای آشنا، بخش مرا

گفت: ای آشنا (دوست) مرا ببخش و حال مرا درک کن.

ریشه‌هایم ز خاک، بیرون است
چند روزی، مرا تحمل کن.

کاج همسایه، گفت با نرمی:
«دوستی را نمی برم از یاد،
کاج همسایه به آهستگی و آرامی گفت: من دوستی را از یاد نمی برم.»

شاید این اتفاق هم روزی
ناگهان از برای من افتاد.

مهربانی به گوش باد رسید
باد، آرام شد، ملایم شد.
این مهربانی کاج‌ها، به گوش باد رسید و باعث شد باد آرام و ملایم شود.

کاج آسیب دیده‌ی ماهم
کم‌کم، پاک‌رفت و سالم شد.
کاج آسیب‌دیده‌ی [قصه‌ی] ماهم اندک اندک قوی و استوار شد و ایستاد.

میوه‌ی کاج‌ها، فرد می‌ریخت
دانه‌ها ریشه می‌زدند آسان
میوه‌ی کاج‌ها می‌ریخت و از دانه‌ی آن‌ها کاج‌های جدید ریشه می‌زدند.

ابر، باران رساند و چندی بعد
ده‌ما، نام یافت «کاجستان» ...
ابر هم باران رساند (بارید) و مدتی بعد [آنقدر کاج در آن ده رویید که] آنجا را «کاجستان» نامیدند.

محمد جواد محبت

صفحه‌ی ۱۱۳ کتاب درسی

درست و نادرست

۱ باد وقتی دید که ریشه‌های کاج از خاک بیرون هستند، آرام شد. نادرست

۲ دو کاج، سال‌های سال با هم دوست بودند. درست

۳ در یک روز پاییزی، باد شدیدی وزید. درست



۱ علت آرام شدن باد، چه بود؟ دیدن دوستی، محبت و مهربانی دو کاج

۲ ده، چگونه به کاجستان تبدیل شد؟ میوه‌های دو کاج بر زمین می‌ریخت و از دانه‌های آن‌ها کاج‌های

جدید می‌روید.

۳ کاج همسایه در پاسخ به درخواست کمک دوستش چه گفت؟ من دوستی‌مان را از یاد نمی‌برم و به تو کمک می‌کنم، زیرا ممکن است روزی همین اتفاق برای من بیفتد و نیازمند کمک تو شوم.

درک و دریافت

۱ کدام مثل با محتوای داستان هم‌خوانی دارد؟ نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

۲ به نظر شما ثروت پدر بزرگ چه بود؟ سفر، کسب تجربه و دانش، به دست آوردن چیزهای ارزشمند و لذت بردن از چیزهای خوب و زیبا

۳ منظور حصار از اینکه گفت «راز زندگی فقط یک چیز نیست» چه بود؟ راز زندگی در هر شیء و هر موجودی نمود متفاوتی دارد. این راز در یک چیز نیست بلکه در تمام مخلوقات، هر چه می‌بینیم و لمس می‌کنیم، وجود دارد. پس هر چه شما بیش‌تر دنیا را بگردید و پدیده‌های بیش‌تری ببینید و در آن‌ها تأمل کنید، بیش‌تر به راز زندگی پی برده‌اید.

۴ شخصیت‌های داستان را بر اساس شکل زیر بیان کنید:

شخصیت‌های داستان	شخصیت اصلی	نوهی پیرمرد
	شخصیت‌های فرعی	پیرمرد، خودرو، درخت، کشاورز، ویلون، نردبان، دریا، لاک‌پشت، تخت، حصار

پس از گفت‌وگو درباره‌ی مثل‌های زیر، مشخص کنید، مفهوم حکایت با کدام ضرب‌المثل‌های زیر، تناسب دارد؟ قدر عافیت، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. سواره، خبر از حال پیاده ندارد.



واژه‌نامه

بوعلی: ابوعلی سینا، پزشک و دانشمند ایرانی

بستر: رختخواب (بستر بیماری: رختخوابی که بیمار در آن می‌خوابد).

بهبودی: تندرستی و سلامت، خرمی و سالم بودن، بهتر شدن حال بیمار

شکرانه: کاری که برای سپاس انجام می‌شود، مبارکی

رحمت: لطف و مهربانی

سپیده‌دم: سحرگاه، صبح، زمان برآمدن سپیده، بامداد

گنجایش: ظرفیت، حجم

واگذار کن (واگذار کردن): بسپار

خواجه: آقا، بزرگ

با خون دل پرورش داده‌ام: با تلاش و رنج بسیار پرورش داده‌ام

نخستین: اولین

بیاموزی (آموختن): آموزش دهی

راه چندساله پیموده: به اندازه‌ی چند سال راه طی کرده و کار کرده

جهش: حرکت سریع (در اینجا یعنی پیشرفت سریع)

حیرت‌آور: تعجب‌آور، شگفت‌انگیز

طبيب: پزشک

بالین: بستر، رختخواب

به یک‌باره: ناگهان، یک‌دفعه

زمین‌گیر: ناتوان و بیمار، کسی که بیمار و بستری باشد و نتواند راحت راه برود و فعالیت کند.

تجربه اندوخت (اندوختن): تجربه به‌دست آورد

بیندوزم (اندوختن): ذخیره کنم، به‌دست آورم، کسب کنم

با روی گشاده: با خوش‌رویی

سرآغاز: ابتدا، آغاز، اوّل

نامدار: مشهور، معروف

شفا: بهبود یافتن

رویداد: اتفاق، حادثه

نقل می‌کرد: بیان می‌کرد، تعریف می‌کرد

دم به دم: هر لحظه

گویی: انگار، مثل اینکه، گویا



واژه‌نامه

به ستوه آمده‌ام: خسته شده‌ام، بی‌طاقت شده‌ام،

آزرده شده‌ام

یاری بجویم (جُستن): کمک بخواهیم

از کف داده بود: از دست داده بود

نگریست: نگاه کرد

زمزمه کرد: زیر لب سخن گفت، آهسته سخن گفت

نَگر (نگریستن): نگاه کن

ره به جایی بردن: رسیدن به جایی، به جایی دسترسی

یافتن

سرمنزل مقصود: هدف، آنچه منظور و هدف کاری

بوده است

بفوان و حفظ کن

کوهسار: کوهستان، کوهپایه

سنگِ سخت: سنگ محکم

گرم کرده: لطف و مهربانی کن، محبت کن

گران سنگ: سنگ بزرگ و سنگین

تیره‌دل: بداندیش، سیاه‌دل، نامهربان، سنگ‌دل

سخت سَر: مقاوم، سرسخت، لجباز

زورآزمای: کسی که قدرت‌نمایی می‌کند، کسی که

با دیگری دست و پنجه نرم می‌کند.

جُنُبم (جنبیدن): بجنبم، حرکت کنم

نشد ... سرد: دلسرد نشد، نا امید نشد

در اِستاد (در ایستادن): پافشاری و اصرار کرد

اِبرام: اصرار و پافشاری کردن در کاری

کاوید (کاویدن): تلاش کرد، کاوش کرد، جست‌وجو

کرد

سنگ خارا: نوعی سنگ سخت

ناید به بار: بار حاصل نمی‌شود، نتیجه‌ای به دست

نمی‌آید

سرل: آسان

صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۵ کتاب درسی



بوعلی / بستر / بهبودی / رحمت / الهی / نذر کرده‌ایم / قربانی / اتاق / افزود / عبدالله / ذهن / می‌خواستم /
واگذار کن / خواجه / بی‌انصافی / بیاموزیم / مدت / دلبستگی / حیرت‌آور / حقیقت / طیب / خور و خواب /
زمین‌گیر / حیرت‌زده / سرآغاز / غرور / دقت / بیندوزم / نامدار / آسوده‌خاطر / بگذرد / تأمل / ماهر / نقل می‌کرد /
پشتکار / به ستوه آمده‌ام / تاب و توان / لطف / حفظ / زمزمه / سرمنزل مقصود

علم، نگر ره به کجا می برد

تا کره ی ماه، تو را می برد

نگاه کن که علم و دانش تا کجا می رود؛ تو را تا کره ی ماه می برد. (منظور این است که علم و دانش، تو را نادرترین نقاط می برد.)

هر کسی از علم و هنر، سود بُرد

راه به سر منزل مقصود بُرد

هر کسی که علم و هنر آموخت و از آن سود بُرد، به هدف و مقصود خود رسیده است.

۱ حسین با شنیدن پاسخ های ساده، آرام می شد. نادرست

۲ طبیب می کوشید با پاسخ های ساده و کودکانه او را آرام کند. درست

۳ تلاش حسین، حتی در زمان بیماری مادر هم، چشمگیر بود. درست

۱ دوراه دستیابی به شناخت و آگاهی، کدام است؟

خوب دیدن و خوب گوش دادن و فکر کردن، علم آموزی و تجربه اندوزی

۳ علت حیرت طبیب در برابر پرسش های حسین چه بود؟

پرسش های حسین مانند هم سن و سال هایش نبود. او دلش می خواست از اعل و علت هر چیز آگاه شود.

۴ این درس، چه پیامی دارد؟

با تلاش و پشتکار و تجربه آموزی، می توان به دانش بسیار دست پیدا کرد و به هدف اصلی خود رسید.

چشمه و سنگ

به ره گشت، ناگه به سنگی دچار

جدا شد یکی چشمه از کوهسار

چشمه‌ای از کوهستانی راه افتاد و در راه ناگهان به سنگی برخورد کرد.

«کرم کرده، راهی ده ای نیک بخت!»

به نرمی، چنین گفت با سنگ سخت:

با آرامش و ملایمت به سنگ سخت گفت: ای خوش بخت! لطف کن و به من راه بده [تا عبور کنم].

زدش سیلی و گفت: «دور ای پسر

گران سنگ تیره دل سخت سر

سنگ بزرگ نامهربان لجباز، به او سیلی زد و گفت: ای پسر دور شو!

که ای تو، که پیش تو جنم ز جای؟»

نخندیدم از سیل زور آزمای

من مقابل سیل زور آزما [که با من دست و پنجه نرم می کرد] حرکت نکردم، تو که هستی که برابر تو از جابم حرکت کنم؟

به کندن در استاد و ابرام کرد.

نشد چشمه از پاسخ سنگ، سرد

چشمه از جواب سنگ، دلسرد و ناامید نشد، و با پافشاری و اصرار شروع به کندن سنگ [و باز کردن راهش] کرد.

کز آن سنگ خارا، رهی برگشود...

بسی کند و کادید و کوشش نمود

بسیار کند و تلاش و کوشش کرد، تا آن سنگ را شکافت (سوراخ کرد) و راهی برای خود باز کرد.

که از یأس، جز مرگ، ناید به بار

برو کارگر باش و امیدوار

تو هم برو کار و کوشش کن و امیدوار باش، زیرا از یأس و ناامیدی فقط مرگ به دست می آید. (حاصل ناامیدی مرگ است.)

گرت پایداری است در کارها

شود سهل، پیش تو دشوارها

اگر در کارها پایداری و مقاومت کنی، کارهای سخت هم برای تو آسان می شود.

محمد تقی بهار (ملک اشعر)

صفحه ۱۲۹ کتاب درسی



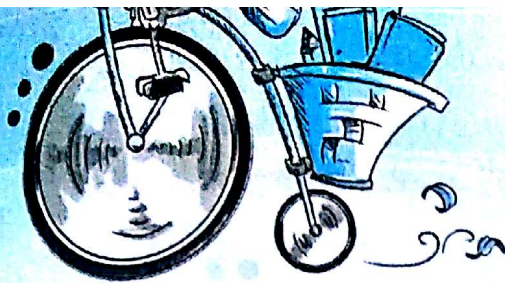
۱ در متن شعر، «چشمه» و «سنگ» با چه ویژگی هایی توصیف شده اند؟ چشمه: آرام، امیدوار، پرتلاش و با پشتکار

سنگ: سخت و بزرگ، نامهربان، لجباز، خودخواه

۲ خوانش بیت دوم و چهارم چه تفاوتی با هم دارد؟ چرا؟ در بیت دوم، بیت باید به آرامی خوانده شود. (این بیت درخواست و خواهش چشمه را از سنگ بیان می کند.)

بیت چهارم، با تندی و خشم و غرور خوانده می شود. (این بیت جواب گستاخانه و نامهربانانه ی سنگ به چشمه است.)





واژه‌نامه

به راهی در: در راهی

سلیمان: پیامبری که ملک و ثروت فراوان داشت و می‌توانست با حیوانات سخن بگوید.

مور: مورچه

بار گران: بار سنگین

هر دم: هر لحظه، پیوسته

پَرِ گاه: یک گاه کوچک (منظور هر چیز بسیار سبک است).

راه ... در پیش گرفتن: قدم گذاشتن در راه، شروع

به طی کردن راه

فارغ: آسوده، راحت

کای: مخفّف «که ای»

مسکین: بیچاره، بینوا، نیازمند، تهیدست

مَلک: پادشاهی (مَلک: دارایی و ثروت/ مَلک:

فرشته/ مَلک: پادشاه)

خونابه خوردن: غم و رنج زیاد بردن، خون دل

خوردن

میازار (آزردن): آزار نده

سور: مهمانی

قناعت: قانع بودن، به حقّ خود بسنده کردن و رضایت دادن

توشه: خوراک اندک یا غذا برای مدّت معیّنی، مخصوصاً آذوقه‌ی سفر

کامکاری: نیک‌بختی، خوش‌بختی، پیروزی

بُردباری: صبر، شکیبایی

هُشیاران: آگاهان، دانایان

گَه: مخفّف «گاه»، هنگام

تدبیر: چاره‌اندیشی، اندیشیدن به منظور پیدا

کردن راه حلّی برای مشکلی یا مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها.

بینا: در اینجا یعنی آگاه

مسپار (سپردن): طی نکن

پیرایه: زینت و زیور، ابزار آراستن، آنچه سبب زیبایی چیزی شود.

بفوان و بیندیش

فراز: بلندی

نشیب: پستی

فراز و نشیب: آسانی و سختی

مکتب‌خانه: مدرسه‌های قدیمی که ویژگی‌های متفاوتی با مدارس کنونی داشت.

زمزمه: سخن گفتن زیر لب و آهسته

خوارزم‌شاه: پادشاه سلسله‌ی خوارزمشاهیان

اخترشناسی: ستاره‌شناسی

حکمت: علم و دانش، فلسفه

چرخ زندگی را گرداندم: زندگی را چرخاندم و

اداره کردم

ارجمند: گرامی، گرانقدر

کسب: به‌دست آوردن

معرفت: شناخت

مهرگان: جشن ایرانیان باستان که در دهم مهرماه

برگزار می‌شد.

خفتن: خوابیدن

عزم سفر: قصد سفر، اراده‌ی سفر کردن

عالم: دانشمند

دیوار: سرزمین، ناحیه، طرف و سمت

ملکیت

راهزن: دزد

صادق: راستگو

یک‌دل: همدل، کسانی که روحیه‌ای شبیه به هم دارند و یک‌دیگر را درک می‌کنند.

نیایش

خاکیان: اهل خاک، انسان‌ها، مردم

دست‌ها برکرده‌اند: دست‌هایشان را بلند کرده‌اند.

خاکدان: دنیای خاکی، این جهان

ضمیر: درون، باطن، دل

رحمت: مهربانی

بازمگیر (باز گرفتن): پس نگیر

پرتو: نور، روشنایی، درخشش نور

معرفت: دانایی، دانش

روشن دار: روشن گردان، روشن کن

پروور: پرورش بده

مَلِکَا: ای سرور (پادشاه) موجودات!

غافلان: ناآگاهان، کسانی که بی‌توجه هستند.



که با پای ملخ می کرد زوری

به راهی در، سلیمان دید موری

سلیمان، در راهی، مورچه‌ای را دید که با پای ملخی زور آزمایی می کرد. (در تلاش زیاد بود که پای ملخ را با خود حمل کند و ببرد.)

وزان بار گران، هر دم خمیدی

به زحمت، خویش را هر سو کشیدی

با زحمت و سختی، خود را به هر سمت می کشید و زیر این بار سنگین (پای ملخ) هر لحظه خمیده می شد.

ز هر بادی، پریدی چون پرگاه

ز هر گردی، برون افتادی از راه

با بلند شدن هر گرد و خاکی راه را گم می کرد و با وزش هر بادی مانند یک پرگاه به سویی پرت می شد.

که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش

چنان بگرفته راه سعی در پیش

چنان مشغول سعی و تلاش بود که به اطرافش هیچ توجهی نمی کرد. (حواسش به جز کار خودش به هیچ کس نبود.)

چرا بی فارغ از ملک سلیمان؟

به تندی گفت: «کای مسکین نادان»

[سلیمان] با خشم گفت: ای بیچاره‌ی نادان! چرا از ملک سلیمان غافل شده‌ای؟

بخور در سفره‌ی ما، هر چه خواهی

بیا زین ره، به قصر پادشاهی

از همین راه به قصر پادشاهی من بیا و از سفره‌ی ما هر چه می خواهی بخور.

تمام عمر خود را بار بردن

چرا باید چنین خونابه خوردن

چرا باید اینقدر رنج کشید و تمام عمر، بار برد و سختی تحمل کرد؟

مبادا بر سرت پایی گذارند

ره است اینجا و مردم رهگذارند

اینجا راه عبور رهگذاران است. مبادا وقت عبور، پایشان را روی تو بگذارند.

۳۲۵
کُش بیوده این بار گران را

این بار سنگین را بیوده با خود نکش و تحمل نکن و برای جسم (برای غذا دادن به جسمت)، جان و روح را آزار نده.

بگفت: «از سور، کم تر گوی بامور
که موران را، قناعت خوشتر از سور

[مورچه] گفت: در مورد مهمانی و سور با مورچه کم تر سخن بگو (سخن نگو)، زیرا برای مورچگان، قناعت بهتر از [بریز و بپاش و] مهمانی است.

نیفتد با کسی ما را سر و کار
که خود، هم توشه داریم و هم انبار

سر و کار ما به کسی نمی افتد (نیازمند کسی نیستیم) زیرا خودمان، هم غذا و توشه داریم و هم انبار برای ذخیره کردن آن ها.

مرا امید راحت هاست زین رنج
من این پای ملخ، ندهم به صد گنج.

من بعد از این رنج، امید راحتی دارم. (تحمل این رنج مرا به راحتی می رساند). من این پای ملخ را به صد گنج نمی دهم. (ارزش پای ملخ برای من بیش تر از صد گنج است).

گرت همواره باید کامکاری
ز مور آموز رسم بردباری

اگر می خواهی همیشه خوشبخت باشی، راه و رسم صبر و شکیبایی را از مورچه بیاموز.

مرد راهی که پایت را ببندند
مکن کاری که هشیاران بخندند

به راهی قدم نگذار که در آن پایت را ببندند و اسیرت کنند (نتوانی کاری را که می خواهی انجام دهی) و کاری نکن که دانایان به تو بخندند (مسخرهات کنند).

ره امروز را مسپار فردا

که تدبیر، عاقل باش و بینا

وقتی باید تدبیر داشته باشی، عاقل و آگاه باش. راه امروز را فردا طی نکن. (کار امروز را به فردا نیفکن).

که شد پیرایی پیری، جوانی

بکوش اندر بهار زندگانی

در بهار زندگی (جوانی) تلاش و کوشش کن؛ زیرا جوانی، زینت پیری است. (تلاش و کوشش جوانی، باعث زیبایی دوران پیری است.)

پروین اعتصامی

صفحه ۱۳۲ کتاب درسی

درست و نادرست

- ۱ بار سنگین، پشت مور را خمیده کرده بود. درست
- ۲ حضرت سلیمان رفتار مورچه را تحسین کرد. نادرست
- ۳ مورچه، بُردبار و قانع بود. درست

صفحه ۱۳۲ کتاب درسی

درک مطلب

- ۱ سلیمان، مور را از چه اتفاقی ترساند؟ این که در آن راه، رهگذران پایشان را روی مورچه بگذارند و او بمیرد.
- ۲ وقتی که سلیمان مور را دید، او به چه کاری مشغول بود؟ تلاش برای بردن پای یک ملخ.
- ۳ چرا مور دعوت سلیمان را نپذیرفت؟ زیرا به داشته و روزی خود قانع بود و بُردباری کردن در برابر رنج‌ها را برای رسیدن به راحتی، به گنج و سور شاهانه ترجیح می‌داد.
- ۴ چه زمانی برای تلاش و کوشش مناسب است؟ دوران جوانی
- ۵ مور، چه کاری را بهتر می‌دانست؟ تلاش و کوشش، امید به راحتی و قناعت به داشته‌ها.

صفحه ۱۳۷ کتاب درسی

درک و دریافت

- ۱ منظور از «همه چیز را همگان دانند» چیست؟ هیچ کس نمی‌تواند تمام علم و دانش‌ها را بیاموزد، بلکه هر کدام از انسان‌ها بخشی از دانش را فرامی‌گیرند. در نتیجه «همه چیز» را «همه» می‌دانند، نه یک نفر.
- ۲ مکتب‌خانه‌ها را با مدرسه‌های کنونی مقایسه کنید. مکتب‌خانه، جایی بود که تعدادی از بچه‌های شهر (دختر و پسر) که می‌خواستند درس بخوانند، به آنجا می‌رفتند، روی زمین، دور هم می‌نشستند و درس‌های خاصی را می‌آموختند. شاید فقط یک یا دو مکتب در هر شهر وجود داشت. دانش‌آموزان هزینه‌ی تحصیل پرداخت نمی‌کردند، اما چند بار در سال کالاها یا محصولات خانگی خود را برای معلّم می‌بردند. (هنوز در